

در وقت حرام خوری چپو و ده قلعه با خدیو مبلغ مذکور بجای الفین سپرده خود مع اعمال و افعال به پوزنه رفت عرض
 همون دستور کجندر گدازه و نوکنده و زکونده و غیره بلکه تمامی قسرها و آن طرف جوی تنگ به دریا
 که تعداد آن حرام خور و ناموس شکن با مید نوکری عمده و چیری نقد نمایان با خصم یک شدند
 بخصیبت غنیمت رفته بود و پالیکاران آن نواح مثل سرهشی و اله و دتل و کنکیری و اله و راجه
 آنی کنده با غنیمت سازش کرده بودند چون جاسوسان مسلم و خدا داد و مفصل این ماجرا معروف
 حضور ساخته و امر او خیر امین و استخوان پیکار نصاب با فرجام تر خیب کردند تا حضرت دین پناه
 اجتماع سپاه و ادوات حرب و پیکار فرمان داده به ششم شهر شهبان المعظم سنه الیه
 با لشکر چهارم شش قشون مردم بار و سه موکب عسکر و ده هزار پیاده و ستمی هزار سوار شجاعت
 آتار و هیست و دو ضرب توپ قلعه شکن و وقت افزای نیگا و گشته با حضار پالیکاران و شهبان داد
 تا منشیان چاکر دست و الا فطرت حکم حاجات متضمن حاضر شدن ایشان با سامان جنگی و آذوقه
 لشکر بجانی پیش کش تا القضا ایام مجاوله و مقابله با غنیمت ترقیم و تبلیغ داشتند تا پالیکاران
 اطراف یعنی رای درگ و اله و بهرین اهل و اله و غیره جمعیت خود موافق معمول روانه حضور ساخته
 نمود تا بهانه مرتین بجای خود مانده عرض بعد القضا ایام لیلته البرات از تقسیم ماهیان تمامی
 لشکریان فارغ گشته از راه بالا پور کلان و هند و پور و پاؤ گدازه بر جوی بگری رسیدند از آنجا دور
 مقام فرموده همه پیر و اسباب لشکر و جز آن و غیره بگراست بر نیامرشته و از تو شکم گداز گشته با تمامه
 سوار و فیل و شتر بر گدازه بغار پیش جنگ گردیدند و آنروز بر سوار و جنود مقام فرموده روز دیگر از آنجا
 پیشتر کوچیدند شب دیگر سواد کیکل را که دو کوهی شرقی بلاری است از حجام و اعلام نصرت جام
 آراسته از آنجا در تا خنده چون ناگاه بمیدن صبح چهارم در ظاهر کوههای آد مونی بهر اول لشکر
 رسید و سوارای خاص در محل کلبا سن آسود مهابت جنگ خلف الصدق شجاع الملک سبا جنگ

حاکم ادهونی که از دختر نوآب نظام علی خان که خدا شده بود مع زنانه بجاوست آنجا نافرمانی
از ورود عساکر منصوره بهرسان شده اسد علی خان دیوان خود را روانه حضور ساخت و درین صفت
سامان در سر انجام جزو کل دولت مع زنانه خود بر کوهها رسا نیب چون کیل حاضر حضور گشته بزبان
ناظم مسطور عرض فسخ عزم خرابی دولت نمود سلطان بزبان مبارک ارشاد فرمودند که ما
هرگز لبتمان قاض دلی و عداوت جانی نداشته ایم چونکه نوآب صاحب ما بمیوجب سبیل خصومت
و کین با زار داران متفق گشته در مقام ستیصال این دولت نیز وال شدند عجب است از
موافقت و وفاداری ما و بیوفائی و کسست عهدی او شان قطع نظر ازین پاس وینداری
و اسلام گذشته بجزیم قدیم انید دولت در ساخته با سپاه بسیار بر ویا مسلمان استیلا یافته
کار بجای رسا نیند که عمده عباد او شان و اسنام در مساجد و معابد و مساکن اسلام و غربا
آتش زده و عارت ساخته علم شور و شرم و خداداد بر افراشته صلح گشت که ما و شما
سرشته یگانگی را مستحکم ساخته و پس بکجبتی آراسته بی میا بخی غیر می بر مرکوزات یکدیگر واقف شده
در دفع و رفع آنها که محرک سلسله نفاق اند متعدد شویم درین باب تا هم نخواهیم گفت که شما با لشکر
همراه باشید مگر فوج شایسته یا ما بگذارید زیرا که ما خود پر دولت اکنون بجهت تقویت دین متین
خوشنودی حضرت رب العالمین رسول امین صلی الله علیه و آله و سلم و منیت خلق الله که خزا و
جهاد در میان است عدو سوخت بستر ایم چون حاکم موعوف بر ارشادات حضور کابینه
نگرید و شرف ملازمت فایز گشت و جنگ مستعد شد بنابر عیرت نهایی و انظار عرب صحیح
فرمای آن روز فرمان دادند تا سپه داران حمله کرده شهر را بجزوه تصرف خود آورده
بجانب غارت رفتن با این حاکم آنجا راه مصداقت و مخالفت نه پیچید پس از هر دو جانب
آتش کا نزار افروخته شد تا سپاه منصور و دارو غده آتشی از روی توجبه به تسخیر آن حساس کرده

آثار آوردند و از دو جانب مرکز و در میان گرفته مورچال حدارث کردند و صلابت کوچا پیش
 برده از طرف باغ مقبره بسالت جنگ از تالاب دروازه کل هجوم کرده تبویب اندازند
 گزین پرانی اشتغال و زریه ندا ما هرگز اراده تسخیر آن حصار مکنون ضمیر محبت تخمیر سلطان
 گیتی ستان نبود و بعضی استنباهه ناظم حیدر آباد بجا صرة آنحضرت سپهر اقتدار فرمان دادند عرض آنکه
 شاید که بدین وسیله پاس ناموس که محل زمانه برادرش مع صبیح بخش محصور گشته است راه
 آشتی بیاید و از غر باکشی باز آید اگر بدین کار عزم جزم میداشتنده همون روز اول بی تردد و تاقل
 محصوران رازیر میکرد و حاکم آنجا را بطرفته العین مع زمانه و اثاثه دولت دستگیر مینموزد زیرا که چون
 صبح سپاه منصور حمله کرده داخل شهر شدند و تا دروازه قلعه شک زمان رسیدند دیدند که دروازه
 بروی حسیق رانده کشاده و شهریان که بجزت جان بطرف قلعه میگریختند چون زانغ و زغن
 صدای فغان و مای هومی برداشته بر در هجوم آورده و اثری از محافظان قلعه برج و باره
 نبوده و تیرس محاربه غازیان شیر توان بر محصوران مستولی گشته بود و بمشاهده آن حال بعضی
 هواخوانان و امرای دولت بحضور عرض کردند برای تفتیح این حصار وقت همین است دشمن را تا فرست
 بیدار شدن از خواب غفلت ماییدن چشم بصیرت نباید داد اگر حکم شود قلعه لضبط خود می یج
 و مهابت جنگ را جبراً و قهراً حاضر میسازیم در ستم جنگ یعنی موسی لالی فراسیس هم
 در این معنی کمر عرض نمود سلطان باغراض این معنی پرواخته فرمود که هرگز اقدام ننمایند
 از شاه الله تعالی کارام و ز فرود او کار فرودا هفته و کار هفته بفرموده یک ماه دست بسته خواهد بود

شکستن که کوه قات چندان نیست	بهر هر که بداند کند سیلان نیست
-----------------------------	--------------------------------

چنانچه را تم سطور هم در آن مهر که حاضر بود القصد بعد دو پر روز حاکم محصور بند و بست قلعه
 فرمان داد تا ملازمانش که قریب هفت هزار مردم از سوار و پیاده بودند عمده تسلیحاتی بفرستد

خود گرفتند و لعل خان اسد الله خان سرخیل کایم خانی چهار صد جانبانه همراه خود دستند و از راه
 قائم کرده بدفع حملات سپاه منصور مستعد گردیدند چون از هر دو جانب کوشش های افترقی بظهور رسید
 ناظم حیدر آباد بر این معنی وقوف یافت خواب و خور و خود ناگوار دانست و از بیچارگان
 شیر بیشتر شجاعت دلاوری و محاصره آدیهونی بهوش و حواس خود در باخته کار پرداز پونه را از
 انیمعی آگاه ساخته هر دو درین باب مشاوره کردند بعضی عقلا و اذکیا گفتند که هر گاه یک قلعه
 سرحد یعنی بادامی که چند ان استو کام داشت ایسی نه ماه که با وصف هجوم سپاه دو مملکت
 و ریزش گولها که از دو توپ و بندوق و مانع هیچ خشک میشد تا هم بصلح مفتوح گردید و در مدت
 یک سال هیچ بند و بست افتری خود صورت نداشت آینه چه خواهد شد چونکه سلطان تیان در
 غیبت پادشاه خود در امر مجاریه و مجاریه قصور نمیکردند و حضورش بی سعی جمیل نظمو نخواهند
 رسانید نسبت که چند امر را با فوج شایسته به تمذیب آن ملک نامزد فرموده هر دو
 دولت مند و الا شان بدار الزیاست های خود مراجعت فرمایند چون رای امر پسند ایشان گشت
 بر فطرت آنها آفرین خوانده ناظم حیدر آباد مشیر الملک سیف جنگ غیره را بالشکران
 بگو ماک ادیهونی نامزد ساخته و کار پرداز پونه بسونت او بولکر ابا پرس رام بجای ناظم
 صوبه پنج و هری منت پر کیا در ایته مرشد با دیگر امه او تمامی سوار و پیاده و توپخانه بعاونت
 امرای حیدر آبادی و تاراج قلم و سلطانی و ستوری داده هر دو دولت مند به بیان کسل مزاج
 بدار الزیاست های خود با معاودت کردند سلطان با استماع این خبر خاطر جمع شده عزم تسخیر قلعه
 ادیهونی کرده و گوشمال حاکم آنجا که گوش رنای بر شادات حضور ننهاده بود نه بدنه خود قرار داده تا کید
 فرمودند تا عهده داران از یک ماه و بیست روز اگر چه شکست حصار از گولهای توپ صرعت اوقات
 نمودند با وضع آن حصار که بنا نهاده مسعود خان عادل شاهی بود چنانچه را تمسور مفصل

احوالش در کتاب تذکره البلاد و الحکام در روز یک سیوم بیان ساخته است از انجام سیزدهمین
 خواهد شد بنوعی واقع شده که از حد مقرر توپ قیامت آشوب گروی بدامن شکرش بیست
 و فیصلش به چو جبهه از جنیق و آرا پشکسته نمی دید تا شاهد مراد رخ نمود بعد از آنکه بعضی جا قدری
 حصار از ضرب توپ رعد آشوب روی بشکستگانه نهاد حسب حکم حضرت سلطان شیران
 همیشه شجاعت از اطراف جنگ انداخته محکم کردند چنانکه از طرف مقبره بسالت جنگ نواب سید
 صاحب قطب الدین خان دولت نرای میر لشکر و از طرف دروازه تمل موسی لالی امام خان
 سپه دار و از بالای کوه هزار زینیه حسین خان بوزی و محمد سلیم در بانها راست کرده آهنگ
 تسخیر حصار کردند و مردم حصار که تحمل شداید و صعوبت اعدا شکنجه موصوف بودند بعد از
 دخول خصم هجوم آورده به نیروی شجاعت کوشش های مردانه نمودند چونکه نزد بانها
 که بجزویر و اشاره هر گاه با تیار ساخته بودند از بلندی حصار کمی کرده سپاه منصوره در بانها
 گذاشته بطناب عروج کردند اما آخر بعضیض نبره میت افتادند آن روز اهل حصار ضرب
 تیغ و تیر و تفنگ سر راه عبورشان گرفتند تا آنکه قریب و هزار سپاه رستم شتابه را از
 هر سه جانب بمعرض تلفت آورده ظفر یافتند ازین معنی غبار کدورت بر خاطر اشرف ملازنان
 حضور شسته چند هر گاه در اتر تیغ انتقام مغالطه کشیدند عرض چندی دیگر سپاه منصوره را
 جزا فرود ختن و افراختن آتش بیگار و رایت کارزار کاری نبود و از صباح تا شام ناره جلال
 التهاب داشت هر گاه که نزد بانهای بلند و ستمگر بهرسانند و باطناب کنگه مستعد یورش
 گشتند مشیر الملک سیف جنگ مع لشکر مرشد بکوک قلع سیدند بدریافت این معنی
 سلطان و الافطرت جنگ و طرف مناسب ندیده ترک مورچال فرمودند و نیز از انجام
 حرکت نموده کوهستان سیاه و دوزگر را بر پشت لشکر داده و نیمه بارگاه بسیار استند و اطراف

و جوانب لشکر پیش منقل با و طلا به قوی داشته مستعد نرم بود مذاقاً روز دوم فیما بین طلا و سلطان غنیمت آویزش سخت و داده حیدر حسین بخشی سلی را سبب نا تجرب کاری و خود پسندی و دوزخ را برانصد سوار غازی خان و ولی محمد بید و رستم خان و غیره بی تجویز آید انبوه کثیر در دریاخته بود آخر تاب محاربه نیارده پس پاگردند حضور تا غازی خان همون جمعیت که حاضر داشت میدان قائم کرده میان هزار کس تا دو ساعت داد مردانگی و شجاعت در داد و کوشش ستانته بی یار و مدد بجای آورده مجروح گردید لا علاج از معرکه گاه برگشت اهل غنیمت تعاقبش کرده چند نقاشیش را از جان بود و دو سه صد راس اسب مع سوار را میسر کرده مراجعت نمودند قدر خان بن غازی خان با دو صد جانبا ز بعد فایز شدن بخشی منور و بعضی کفر سیکر با اهل خصم در ناخسته بهفتاد سوار از برادری خود پنجاه سوار غنیمت برگردانیده بخت و سیر رسید و چهاران زد و خورد و لیم چو قزاق و منا چو دهری چو قزاقی کرده و در پنج فیل و هشتت چهار شتر و پنجاه یا بواز شکر مغول آوردند سلطان بعد اطلاع این معنی با تمامی سپاه کوس جنگ نواخته پاشنه کوب در ناخسته و اتواب پرانیدند که طلا به داران خصام بلشکر خود در خیزند چنانکه هر دو لشکر از صدمات توپهای سلطانی زیر و زبر گشته پناه بشهر قلعه در گرفتند باز روی جرات میدان معرکه نه نهادند آنحضرت تا شام افواج آراسته انتظار مقدم خصمی کشیدند چون اثر معاندان در میدان پدید آیدند و دشمنان ظفر شحون را بطلو پیش منقل بر روی اعادی گذاشته بفرودگاه معاودت فرمودند و صبحی فروانی نوز شیر الملک غیره با هم مشوره کرده حاکم آنجا را بعد رو و بدل بسیار ارضی ساخته مع زنانه و سامان ضروری نقله را بچو ر بردند چون جاسوسان این خبر حضور رسانیدند همون زمان میر صادق را با جمعیت حضور ضبط قلعه و اثاثه دولت آصفیه رخصت فرموده خود بدولت تا ساحل جوی تنگ بهدر که هشت فرسنگ فاصله داشت سرخ آنها یلغار نمودند و چند و اما ندگان و جنومی سامان پس مانده را گرفته معاودت کردند و شمالی

قلعه آدهونی محل نزول آیات جاه و جلال ساختند میزد کور قلعه حویلی خاصش را ضبط کرده
 همه اثاثه و لوازمه چشمه شروت که گذاشته حاکم مفرور بود مع چند صندوقهای مقفل برشته ان و
 فیلان بار کرده روانه حضور نمود چون متصدیان تو شکخانه صندوقها و آوردند جز کتبه پاپوش و
 چرم بوسیده در آن چیزی نیافتند گمان برزد شاید که حاکم اینجا کسب چرم دوزی هم نمینوی
 یا از خانهای چرم دوزان این تحفه خراج باور سیده یا بهر فروخت با بلاغ حیدرآباد جتمع
 کرده است غرض این معنی بحضور عرض کرد حضرت فلک مرتبت بر نادانی و دریافت میزد کور
 بهم برآمده ارشاد فرمودند که همه اسباب آنجا را جزو کل بچشم خود دیده از اموال اثاثه آنچه که
 لایق درگاه باشد روانه سازید و اسباب چرم دوزان و سامریان باز گذارید پس فوره
 پذیرد اسباب تو شکخانه و سلاحخانه و فراشخانه بسالت جنگ داخل تو شکخانه حضور گردید و
 بعد فراغ این کار حصار پائین تسلوه کوه با شکسته قطب الدین خان دولت زانی را بایات

آن صوبه مقدر ساختند

ذکر توجیه آیات نصرت آیات بصوب گوشمال مرهطه که آن طرف جوی
 شورش فرا بود و بیان تسخیر کنین گدازه و کیلی و عبور جو کردن سپاه
 منصور و محاربات با غنیمت مقهور رود آده هون سال آنکه

چون از تسخیر آدهونی فراغت دست داد سلطان گیتی ستان بعزم تنبیه مرهطه از راه کنین گدازه
 نهضت فرمودند و چند سوار را بنا بر اسیر کردن زن سر کرده آنجا که شوهرش پالیکار قسبل
 ازین در گذشته بود و او تنگنا نام داشت بکومت آنجای پراخت و در آن آوان
 پا از واره اطاعت و انقیاد آنحضرت دین پرور بیرون کشیده پیش ازین جوابت سوال

تعلقه خود با مید ترقی ملک مال از سر لشکر غنیم معرفت هری نبت پر کید درست کرده بود
پیش آهنگ ساختند چون زن مذکور برین ماجرا و قوت یافت شبها شب خود را مع چند
پرستار و ملازم از آب تنگ بهمد ابد زرده جان بسلامت برد و پیش که دوازده سال سن
مد کم کوره نام داشت در تاجچه سر کپ که دارالمقرش بود اسیر آمده مشرف بشرف اسلام همچون
گشته بجلی مرزان همان نامزد شد چنانکه مفصل احوال خاندانش را قم سطور کتاب تذکره البلاد
و احی کام در او رنگ هم علیحده ترسیم کرده از اخبارشین خواهد شد چون کوس نهضت سلطانی بطرف
سوندور نواخته شد حاکم آنجا گویند را و نامی برادر زاده مرار را و که بعد اسیر شدن را و مذکور
نام برده به پونه رفته احوال خرابی خود بسوار پونه و انموده التماس نامه سفارش موسوم به ملازمان
حضور نواب مرحوم حاصل ساخته فایز جناب گشت نواب مغفور تیر حرم ذاتی و نظر پرورش
پاس خاطر ناظم پونه منظور شد به بعد گرفتن چلکه که از سر کار بیج امر منحرف نگردد تعلقه سوندور بر او
بحال داشت در آن زمان از جاوه صواب انحراف مزیده با غنیم موافقت کرده بود چون برینجا
سپاه سلطانی و آوارگی زن مذکوره و کیفیت پیش آگاه شده هوش و حواس در باخت مع
نو کرد علاقه داران خود سمت لشکر مرهط بر و بگریز نهاد پس تعلقه مع توابع بی نزل بعضی عمال
سلطانی در آمد بعد بندوبست کان حضرت فلک نعت اسپاه انجم شمار سمت کبلی نهضت
فرمودند قلعه را آنجا که از خود با یکار بغی کشگیری بود قلعه را مضبوط کرده بجنگست تعد
گشت هر چند امری سلطانا بدو نصلح او را رهنمونی نمودند لکن او بغیر و بمعنی از
طریق فدویت انحراف و از الحب کم حضور سپه داران تهور نشان و حوسی لالی تواریخ
از دو جانب حمله کرده جبر او تو بخیر کردند بنا بر عبرت دیگر شقیان بعنارت معموره و
تاراجی عصمت زنان کفر و اس قند و نقد جنس بسیار از خانهای بواریان و سایر کسان

و صلوات بر اهل اسلام که مؤمن می نامند گرفتند و اکثر زنان آن قوم باند نشین تاراجی عصمت خود را در آب جوی تنگ بدره که طغیانی تمام داشت زده از جان در گذشتند و قلعه دار نیز کشته شد و آنحضرت خیر تاراجی عصمت زنان شنیده سپاه خود را برای معقول دادند و آینده از نیکار منع فرمودند و از اینجا پیشتر کوچیده بر سواد مریس پیچیده متعلقه پالیکار هرین پلی چهار روز مقام منسرم بودند چون شهر مبارک رمضان شریف در همین مقامات تمام شد بعد ادای دو گانه عید الفطر و مراسم سور و سرور از اینجا طبل نهضت کوفته بر ساحل جوی تنگ بدره در برابر گھاٹ کرنیات مضر بخیام عسکر نصرت پیکر نمودند چون موسم بارش و هنگام طغیان آب بود چندی در عبور جو توقف رود در آن فرصت غنیمت نامی ملک آنطرف جورا بجوزة تصرف خود آورده بغیرم مقابله در رسید و بر ساحل آنطرف جو نزول آیات نکت آیات خود ساخته سر راه عبور و گذر اسلام تبویب و تفنگ گرفت و سرداری را با جمعیت گران برافتتاح کوه کویل بهادرنیبه نامزد ساخت چون سردار مسطور در تاخته بجامصره هر دو کوه پرداخته بسیعی دو ماه بهادرنیبه را که چند ان استحکام نداشت مفتوح نمود مگر قلعه دار کویل از سپاه غنیم فریب نخورده مردانه واری جنگید و بارها بر مورچال زده اهل شرک ابریشان می نمود اتفاقا در آن سال طغیانی جو چنان ترقی کرده بود که سبدریان یعنی ملائین جورا عبور میسرنمی شدند محل عبور سپت سپاه اسلام نیامد پس از طرف تعلقه هری هر دو روز و غیره سستی منزل کشتی و چهار صد عدد سبدر کلان و راهم کرده تا دو ماه انتظار پایاب جوشیدند تا هم آب جو کم نشد بلکه روز بروز ترقی می نمود در آن زمان آنحضرت فرمان دادند که بیست و یک ضرب توپ گران برکناره آب داشته ده خمر لطفه باروست از یک یک ضرب پرایند چون گولند از آن حسب فرمان عمل کردند از همین زمان

آب جزو و کجی نهاد چنانکه بعرصه دو سته روز با تقدیر کشتی و سبب عبور توان کرد رسید و طرفه
 آنکه غنیم از صدای شلک توپ گمان برد که سر شدن توپها از دو حال خالی نیست یا که گمان توپ
 فایز لشکر شده یا قزاقان لشکر منصوره سمت جیدر آباد تاخته ناظم آنجا از بر کرده باشند
 پس قامت آنجا را مناسبه شایان همت خود ندیده از آنجا کوچید و در دوازده سوار را بر
 ساحل جو گذاشته بطرف شاه و نورشتافت چون آب جو کم شد سلطان گیتی ستان به عبور
 آن فرمان دادند اول دو قشون پیش و در هزار سوار وقت شب بسواری کشتیها که با در بر مراد بود
 مع توپخانه عبور کرده همون زمان بر سواران غنیم که غافل بودند در افتاده بر تیغ و تفنگ مار از
 روزگار آنها بر آوردند و هفت صد راس اسب مع فیل نشان و کوس شتری غنیمت یافتند
 و یقینت السیفان غنیمت سپان خود و اموال و ادوات محاربه گذاشته بطرف لشکر خود گریختند
 و از عبور سلطانینان بسره در خود واقف گردانیدند پس فردیگر حضرت خود بدولت مع سپاه
 رستم شتباه عبور کرده بر ساحل آن طرف خیمه و خرگاه افراشتند و پیش روی لشکر تبر سیا
 بنا ساخته یک ماه همونجا اقامت داشتند درین عرصه سده غله و توپخانه و سامان جزو کل
 لشکر و تمامی اهل بیرون بگانه عبور کردند و غنیمت هم بجزم مقابله مع لشکر توپخانه رسیده بفاصله
 چهار فرسنگ فرود آمده بود که روزی شاه دشمن گذر از با تمامی سوار چهار قشون با اسباب
 نریم و توپها بر امتحان زور مندی اعدا از مضرب خیام بفاصله دو فرسنگ پیش آهنگ
 گردیده میدان گرفته قزاقان را پیش راندند همینکه غنیمت مطلع شد بروت لاف و کذات
 برومی تهور تافته از غرور شمت و جوانی که لازمه جنگ ناید فی بود با سپاه مسلح در تاخت
 و سپاه داران موکب سلطانی بشنا بده و در و در عساکر خصم حسب کمالاتش چنان را در
 زمین نشاندند توپها از گولهای انگوری پرنکنا نیده مستعد داشتند و سواری خاص با نشان

و تحمل اسواران پایگاه و جلوه داران شجاعت دستگا و بر فراز زمین استاده بود پس در خیالان
 بیدار یعنی غازی خان و دلی محمد و ابراهیم خان و غیره حسب فرمان والا صفوف آراسته بنگ تراق آن
 کارنا کر و گان را بدنبال خود چسپانیده روی لطیف لشکر خود آوردند و بی تمیزان را پیش رو آتشبازان
 رسانیده خود از یک طرف بر پشت شان عطف عنان نمودند تا کمین و زان برخاسته اقدام کردند و بریزشش
 توپ و تفنگ ندانهای جرات اهل خصم را ترس زدند ساختند سواران از عقب آنها رخیمه سرد و سینه
 مخالفان را با سرگرمی آنها عطف تیغ بیدار و نیر و جان ستان نموده از پشت زمین
 بر روی زمین غلطانده اسپ پیراق همه حق استعی تاخت خود غنیمت بردند و زمین گرمی بیکار
 باندازان آتشبار بهوای تمور با آنها فروخته جمعیت اهل فساد را متفرق و پریشان خستند
 و توپچیان از یک طرف جمع کثیر را ضرب توپ با چون اوراق اشجار بباد باروت
 پرانیدند سرداران لشکر بر میت اثر چون آثار عجز و علامت شکست بر ناصیه حال سپاه
 خود مشاهده کردند راه فرار پیش گرفتند سپاه منصور تا در فرسنگ تعاقب کرده گروه انبوه
 ازان تیره در روان را اسیر و تسبیح نمودند بعد این فتح شاه ظفر سپاه مظفر و منصور پیشتر
 کوچیده بر چهار فرسنگ جریبی بمیدان وسیع را بیت نصرت آیت و خیام ظفر اعلام بر افرا
 و نقشه محسوس ظفر پیکر آن روز چنان بود که اطراف بطور قلع و قشو نهامع توپ و در قلعه گاه
 نیمه خاص بارگاه در مینه موکبهای حاکم و دسته ها و در میله سلحدار و تراق و پیادگان پیرامون
 سر پرده و بارگاه قشونهای اسد اللہی احمدی و در چند اول پیاده های کن در چار و هیله داران
 و لشکر بالیکاران و غیره و سواران پیش منقله اطراف بقاصد یک فرسنگ با مرتیالی می پرور
 غنیمت نیز با سپاه خود مستعد نرم گردیده بر نهر کرک که پشت فرسنگ فاصد داشت فرود آمدند و
 که سلطان جهان ستان بعد چهار پنج روز شبی بهر شیخون قشونها آراسته شیخ امام شیخ عمر و امام خان

سپهداران را با سامان جنگ توپها و باندا و غازی خان را با دو و هزار سوار بسرداری
 حسین علی خان نجشبی و همامزرا خان بر لشکر عظیم رسانند و خود بدولت بهم مع سوار پاگاه و عسکر
 در وسط دو لشکر آرمیده بودند چون سپهداران و نجشیان از راهی که هر کاره نمودند طایفه پیا
 شده بوقت سه پرتاب اگرچه متصل لشکرش رسیدند اما راه غلط کرده بر طایفه داران غنیمت
 جا بجا آتش فروخته پاسبانی قیام داشتند در افتادند شیخ عمر سپهدار که پیشتر و صفوفت بود
 همون لشکر عظیم انگاشته بی اطلاع دیگر سردارون توپ سر کرد و بانها پرایند پس از صدای توپ
 و بان تمامی سپاه خصم خبردار شده راه عافیت پیش گرفتند بعضی امرای خصم بر حسد کمان
 در تاختند باقی حال نجشیان و انا فوراً برگردیدند از سپاه جنگل و کوه اعدا را فریب داده فایز
 حضور شدند و مفصل بن ماجرا معروض استند پس نایره غضب سلطان ملتهب گشت شیخ مذکور را
 معزول ساختند و قشونش بقال خان نامی رسان از مقرر فرمودند و دیگر از اینجا پیشتر کو چیده
 جوی بالا پور را کامیاب نزول جاه و جلال ساختند عظیم هم برابر لشکر طفر پیکرین فاصله شش فرسنگ
 جنگل بر پشت داده فرود آمد بعد دو روز شب یک ایام خان و فاضل خان و میر محمد سپهداران
 را با سامان جنگی مع دو هزار سوار قراق و هزار باندا بسرداری قدر خان بن غازی خان
 بتاخت تاراج لشکر عظیم خصمت فرمودند تا سپهداران باهوش سپاه همراهی خود را کتلت
 پوشانیده چون مار سیاه بیچ با خورده بعد تحمل فرادان پنج شب تاریک بطی مسافت
 بعد از عقب انول عظیم در رسیدند چون طایفه اران خصم خبردار شده سدر راه گشتند ایشان
 بزبان مرهٹی گوئیان لشکر مغول آمدن خود از رایچور و انموده اندرون لشکرش خنیزند
 و بزگامه نبرد گرم ساخته از تیر و تفنگ و بان و شمشیر نشان شیراز و جمعیت آنها را از هم گسختند
 و بریزش شلکهها کار بران مخدولان چنان تنگ ساختند که سردار و سپاه بر جمع القهقه

بر پشت اسپان بی زین نهد سوار شده بطرف تو چنانچه خود که از آنجا فاصله داشت گریختند
 و تو پناه کشیده از آنجا هم پای جلالت بودی گریز نهادند سپهداران و انانیر همین فتح اکتفا
 کرده نقد جنین و سایر ادوات جنگ و فرزند سمران کفار را اسیر نموده حاضر
 حضور شدند و بجدوی سعی مشکور خود بنوازش انعامات پدید و جو مال و حلقه و دست
 سرفراز گشتند و سلطان رحمت نشان زنان اسیر را با خلع و چادرهای خصمت پوش
 درپا لگی با نشانده بیدر قه بانداران به لشکر عظیم فرستادند و نیز چهار زنجیر نایل و هفت اس
 اسپ جبار رفتار با نقد نمایان بر سیل خفا بنام هری پنت و راستیه و ماد بوایی
 معرفت زنان روانه داشته آنها را بنده فرمان و شرمنده احسان ساختند القصة

غیتم از آنجا لوامی معاودت بطرف سرزمینی برآورد

ذکر عطف عنان سلطان کشور گبر بنا بر صلحت و تعاقب کردن بیم
 باجرات رسیدن برمان الدین سپه سالار با سپاه شجاعت شعا
 و رسد آوردن بدر الزمان خان فوجدار از بلاد گرو بصیط آوردن شانزده
 و فرار حکیم خان میانه و ذکر محاربات که در میان لشکر کفر و اسلام
 واقع شده در همون سال آنکه

آنحضرت بعد جنگ شبنون باز وقت شب عنان را بات جهان کشای بصوت جوی تنگ
 بهدره معطوف داشتند و همه وز در جنگل مضرب خیام ظفر انجام فرموده شب دیگر
 کوچ کرده بر سوادیکه جوی بالا پود از تنگ بهدره ملحق میشود و مقام نمودند تا پوشیده نماند
 که کوچیدن شبانین ممر بود که از عنونت فضلات اسپ گاو و سقط شده و حقیقتش شکر

مگسها پیدا شده تمامی لشکریان را تصدیق میدادند بلکه یکسری از سپاه و چاه وقت شب هم از بختن
 و خوردن بازمانده اند آنحضرت فرمان دادند تا همه مردم پیش خیمه ها قند و انگبین در آب حل کرده
 باندازند پس همه را حسب کم بجا آوردند چون مگسها بر آن قند جمع شدند از باروت سوخت
 پیشتر نهضت فرمودند و بر بان الدین سپه سالار از طرف الوثی مع شکر خود فایز حضور گردید
 و بد آن زمان خان نیز با و فورسا مان رسد و غل از نواح نگر رسیده شرف آستان بوسی
 دریافت چون خبر کوچه های متواتره سلطانی بوقت شب بغنیم رسید دانست که هجوم سپاه ما
 هر اسیده مراجعت مینماید و طاقت مقابله و محاربه ندارد پس با سپاه و حشم خود به بیچار
 تعاقب کرده بفاصله دو فرسنگ پس لشکر طغر از مقام کرد چنانکه طلایه داران هر دو لشکر
 بفاصله پرتاب تیر برفع حملات یکدیگر پرداخته بودند پس جناب اعدا کوب فکری کرد و قشونها
 را به بیانه آراستگی در میدان کشید و گرشها میدادند و شکرها سمری کتانیزند از صبح تا
 یک پر روز و از سه پرتاب یک ساعت شب همین معمول داشتند یعنی شش روز موفق
 معمول میر و بیگاه و سباب لشکر همونجا گذاشته امرای اعدا شکن را با افواج از دو جانب
 دستوری ششون دادند چنانچه نواب میر معین الدین باد و قشون همون مشحون و پنج ضرب
 توپ رساله فراسیس بطرف میمنه خصم شتافت و بر بان الدین سپه سالار با سه قشون
 نصرت مقرون و شش ضرب توپ پیروز غنیمت کام سرعت برگرفت خود بدولت باد و قشون طغر
 شیون و سواران پاگاه و پیادای احشام خون آشام همت قضا همت لشکری طلب
 معاندان برگماشتند چون شب یکجور یعنی تحت الشعاع بود و تاریکی شب بر تبه اتم باری هزار
 محنت و شاقه میدان طی کردند وقت صبح کاذب بر بان الدین از همه سبقت کرده بر فرج نهری
 و سه سینه ابواب بلا بر کشاد و میر معین الدین توپها را که بسبب رافا صاف بر وقت رسید

محال بود عقب گذاشته باد و ضرب بر همکار فراسیس بیخار کرده بر فرودگاه لشکر سیف جنگ
 که میزند آرمی آن لشکر نهریت اثر و از بازی شب غافل بود و هنگامه رستخیز بر پا ساخت
 خود بدولت بسعت هر چه تمامتر روی توجبه قلب دشمن آوردند چون میدان از اطراف
 بر غنیمتنگ گردید سرداران هر هوش که در باطن بخد مت آنحضرت رسوخیت داشتند خود را
 از آن معرکه بدزدند دیگر سرگردان غنیمت بر سپاه سوار شده با توپخانه که بفاصله یک فرسنگ
 داشته بودند و بگریز نهادند و لشکر مغول بالتامه تاراج و مال و اقبال پایمال نیم ستوران
 مجاهدان گردید پس یکسره نقد و جنس مال و اسباب رسد و غله آرد و بازار غنیمت با خیام و اعلام داشتند
 و افراس مع رسن و بیجا هر دست ملازمان سلطانی گشت تمام روز سلطان کشورستان
 بر جای سکونت محصام آرمی زد اما بعد دو پیر سپاه غنیمت روی با جماع آورده جزرات پرداز
 گشتند و توپهای کلان بفاصله یک فرسنگ بر فراز میدان قائم کرده چنان گول اندازی
 نمودند که بحال اکثر سپاه منصور هر کجی رسید و دست و پای ترود بسیار مرد را یگان شکست
 یافت نایره غضب سلطانی بر جزرات آنها مشتعل گشته به بنیبه شان فرمان داد بدینجه حمید
 و شیخ انصرواحمد بیگ هر هوش سپه داران فوج موسی لالی روی توجبه بجانب توپخانه غنیمت
 آوردند و از راه شیب زمین راهی شدند و صارا در اثنای راه با سپاه انبوه غنیمت که تخمینا شصت هزار
 سوار و خورشوار در تالابی خشک قریب المسافت پنهان شده بغارت و تاراج مجساهدان
 ظفر توانان فرصت وقت می جستند مقابله و داد و بگفته سپه داران دلیر فراسیس بنا بر این
 راست کرده چونکه خزان و ختن آتش کارزار کاری نداشتند چنان شلکه ها ریختند که اهل
 خصم بسبب حقیقتش فوراً برگشتن توانستند از سپاه سپهرهای خود را بدست تیر و تفنگ و سنگ
 ساختن چون بچهره سرپا مشک گشتند و دوسر در فیل نشین بطریقه عدم شتافتند مابقی

هزار ترو دست از سلاح و اسب ششصد نفر فقط جانهای خود از آن مملکت بیرون بردند غرض من در
 طرفته العین فتنه هستی ششصد نفر سوار غنیمت فروشست چون خصم نبودن آثار رسم
 عجز و نامردی بر ناصیه حال اتباع خویش مشاهده کردند نشر الحواس و از آن معرکه بر تافت و توب
 کشیده با نفس سوخته پیشتر بد و منزل شتافت پس سلطان ظفر مند مع اثاثه غنایم شاه و پادشاه
 طرب نواخته داخل حیره خاص گردیدند و فرمای آن روز پیشتر لطیف ساد نور کو چیدند
 مخفی مانند نواب عبید الحکیم خان حاکم ساد نور بعد انتقال نواب مرحوم از سلطان دست نواب
 تیموجیب تقاضای پید کرده بلکه از ایام صاحبزادگیش صفای باطنی نداشت و همیشه تیرتی
 جاه و چشم و اما و خود یعنی کریم صاحب بحق مستدعی می بود تا آنکه بعد از منسبت مانوس
 آنحضرت عرایض شکریه و نذر مبارکباد جلوس خلع کثیره ابطر سوختند و دولتخواهی بدان
 منوط و مرئوس بود و فرستاد و خستونیدت ایچی او محض بخوشنودی خاطر هایون از طرف
 خود بنام خان مذکور نذر گذرانیده بود اگر چه از این معنی بخاطر شرف گذردنی بهم رسید اما
 بسبب تحکام سر رشته خویشی آنجناب فلک کاب که دوست نواز و دشمن گذار بودند هیچ
 فراحمیت از خود بجانش رسانیده ندید بلکه بر بعضی حرکات ناشایسته او اغراض صریح
 می فرمودند با وصف این سلوک و کمون طالع از آنحضرت خاطر جمع نبود در آن زمان بامر
 در ساخته شرح موافقتی غیاظت از اخته بود چون سلطان کیتی میان را بطرف خود
 متوجه بید و کرده خود در نظر و خیال داشتند بدیده سلطان چون بید بر خود بلزیده اند چند
 خواص توابعان خان یعنی زانه و پیری خزان که موجود است شبها شب گریخته به شکر
 تخیم و پیوست و عبید الحکیم خان عزت خیر میان را بشمر گذارشته بود و چنانچه ششصد این
 فقره عبارت بندی آتش و ریاضت که حکیم بیان میانه سبک محو که آب بجا گا

هرگاه آنحضرت برقرارش و موافقت با عظیم واقف گردیدند متعجب شده وقت شب سینه حمید و
 سینه عفا سپهبدان را بضبط شهر خصت فرمود صبحی خود بدولت هم کوچ کرده در محاذی محمود
 سا و نور فرود آمدند و میرصادق را با مهدی خان بخشی فرستاده تاکید فرمودند که همه اثاثه
 دولت و ثروت که خوانین پیشین بصرف لگوها از جمع ساخته بودند و حکیم خان آنهمه بدیاری
 خود مفت بر باد داده یک بحضور رسید از اندک پس فرستادگان حسب الحاکمی مزاحمت احد
 و مخالفت کسی آنچه که از نقد جنس و فرش و ظروف و سلج خانه و غیره که در تو شکلی از خاش پنجاه عدد
 دستار رنگارنگ از قسم چینی بریان پوری چپیده به منجهای دیوار چسبیده و طاعت های
 فاخره هم رنگ و هم تزیین دستار با در آن خوشی ترتیب داده بود و سوار این اشیای نفیسه
 و فاخره بر بلاد بسته توده توده و دسته دسته فراهم شده بود و بوجوب فرود داشت
 علییه فایز حضور ساختند پس یکتلم منظور نظر هاپون گشته داخل تو شکلی از گریه و توبه
 تیوچانه پیوست و یک ضرب پنچرس که بطولانی درازده گز شرعی بود شکسته بهر مسکوک فلوس
 بدار الضرب رسانیدند عرض تمامی سامان فقط فرش مهرهای حقه های نادرا سلوب
 که از تیره و طلا و بدری بهم رسانیده بود و چپا پنج شتر و یک عدد قالیچه و شطرنجی کلان که بار
 یک کفیل بود و بضبط در آن پنچس خیر میان بر یک اسپ سوار شده بدو سینه خدمتکار و
 سعادت ملازمت در یافته سرخرو می حاصل نمود و مخاطب حضور گردید که پدر شمارا پیشین آور
 که خود بخود آواره گشت با هیچ نوع متعز عن احوالش نشده بودیم بلکه نسبت خوشی مراعات
 بیغایات بحالش منظور شده بودیم بحال هرگاه او با وصفت عدم زحمت و بدعهدی
 بعینم این دولت موافقت کرده نزد منی الفت با ما باخت آینه هرگز روی بساط آراهمی
 روزی نخواهد دیدا و در جواب عرض نمود یقین است که ایشان بخیر روی بکار بردند

و نان قسمت و لت خود را با آفتاب محاصمت یاس بر هم شکستند پس تیرستی طالع
ایشان دیدنی دارد فدوی هرگز باین ماجرا و توفی ندانست القصد او را نزد خیمه خاک
فرو آورده دو وقت طعام خاصه می فرستادند باین بجز ماصیبا طبر بر عمر الدین خان
در نظر بندید داشتند

ذکر شیخون زون حضرت سلطنت پناه بر لشکر کبک شهباه
و محاربه دیگر و عاجز شدن غنیم از سپاه منصور و تقرر صلح
فیما بین آن شیر جهانگیر و خصم بی تدبیر و کیفیت انضباط
تعلقات پالیکاران مع دیگر سوانخات که در سن یکم
و دو صد هجری واقع شده آنکه

هرگاه سلطان منصور بعد ضبط قلعه ساونور در شهر ثمانه گذاشته شمالی آن سواد جوین گله
را مخیم سرادقات عرفا جلال بیساختند تا انقضای سیزده روز محرم الحرام بمونجا مانند
در تمامی لشکر خود چهار فوج مقرر کرده در هر فوج چهار قشون و پنجهز اسپاده و چهار هزار
سوار اسلخی اروپا تیره ضرب توپ فستار دادند فوج اول متعین نواب میر معین الدین
عرفت سید صاحب گردند فوج دوم بدو بران الدین سپه سالار گذاشتند و فوج
سوم به هما مزار خان میر بخشی سپردند و فوج چهارم حسین علی خان میر بخشی نامند
ساخته پیشتر کوچا بندند و حکم فرمودند که افواج مذکوره را از لشکر خاص بفاصله دو کرده
منصب خیمام و اعلام سازد پس سپه سالاران حسب حکم میدان گرفته تیر تیریه مقدمات
تراخ و تهیم اسباب جدال و قتال اشتغال و زریذند خود بدولت باد و قشون پیش

و ستم قشون اسد اللہی و احمدی و ستم موکب عسکر و ہشت دستہ پا گاہ و چہار ہزار قزاق
 و دہ ہزار پیادہ احتشام نصرت انجام در بر سواد مسطور سکونت داشتند و در آن زمان
 شہرت یافتہ بود کہ سپہ سالار اول بظبط بلاد متعلقہ حیدر آباد مقرر گشتہ و ثانی تسخیر
 ملک پونہ و ستوری یافتہ ثالث بہ تنظیم و تنسیق اولکدر ایچور و گوٹور و غیرہ نامزد شدہ
 رابع بطرف دارالسلطنت پٹن بہر حراست ایالت قلعہ و تعلقا پالیگا و غیرہ رحمت یافتہ
 خود بدولت ہمت جہانگیری بدفع یورش لشکر غنیم بر گماشتند سر کردہ لشکر غنیم از استماع
 این اخبار سیما بدار بقرار گشتہ بود کہ ناگاہ نواب میر معین الدین تبرغیب بدید سید
 غفار شجاعت شعار با فوج ظفر موج در شب تار بر مندر کے درگ کہ در آنجا ٹھانہ غنیم بود
 و رتاختہ بیک حملہ مردانہ جیہاد و قہر اکوہ را مفتوح ساخت مردمان غنیم را کیستہ تیغ کشیدہ
 معمورہ را بجا روب یغار و فتنہ بوفور سامان رسد و غلات و زر و زیورات مراجعت کرد
 بدستور بر بان الدین بطرف بکاپور و مصری کوٹہ کہ در ضبط غنیم بود بنوعیکہ ہج کس با
 برسیدن خود و قوفی نباشد علم جرات برافراختہ تزلزل بشیر از قیاس بر اہل فساد سپاند
 و آتش قتل و غارت در آن سز زمین برافروخت القصد بعد چندی سلطان کشورستان
 راست بطرف لشکر نکبت اثر متوجہ گردید اتفاقا در آن روز غنیم بر چند اول لشکر فریدی
 جرات پر و از گشتہ چیرہ دست بر آمد و طوفان بلا بر اہل نیگاہ برانگیخت و دہ ہزار جوان
 پر غلہ از چیار با غارت ساختہ برد پس گل حمت و غیرت جہانکشای آنحضرت بحکمت آمدہ
 بسر کرد و گروہ شقاوت شپروہ خصم پیغام فرستادند کہ تیو جب بیگناہ بار بار خلق اللہ و رعایا
 را رنجانیدن مناسب شایان ارباب ہمت و شہامت نیست اگر دم مردانگی
 باقیست در یک ساعت جنگ آخر میتواند شد از ادہ فدایان نصرت تو امان

آنست که در یک وز قطف نامده مجاوله و محاربه که آغازش بسم الله تیغ و شمشیر است از اقلام
 تیر و نیزه و شخرف خون ختم نمایند تا بار دیگر حرفی در فن سپاهگری باقی نماند چون غنیم را
 بهادری سپاه خود معلوم بود و بجز مصاحبت از آن تملک نجات خود تصور نمی کرد از نیمه
 پهلوتی کردن صواب انگاشت مگر تجویز بعضی دولتخواهان خود که مشورت رزم دادند
 بجنگ شمشیر صامند و مستعد گشت پس سلطان باشوکت نشان بر سواد نهر کرد که هر چو
 فوج را جمع ساخته بآئین حرب صفوف با یار استند و قشونات را بر چپ و راست بر
 گماشتند و خود بدولت فیل سواره با جلو داران استاده اول شجاعان پاگاه رسد حکم
 محاربه در دادند تا دسته دسته سپان انگیزته میدان را قایل کرده بودند غنیم نیز مسلح و
 کمل بغیرم جدال در تاخت و دران روز چنان تقریفاً بود که یک دسته در سال
 نیم گری داد شجاعت داده پس پا شود تا مراسم جان سپاری و مراتب لیرنی جانباری
 تمام سپاه و سردار تقدیم رسد پس بهر شجع در وقت معهود فدائی و آه کوشیده
 ناسخ کارنامه رسم و اسفند یا گشتند همچنان تا دوپربازار شپاشپ تیغ و چقاچق تیر
 و کپا کپینه گرمی تمام داشت تهور کیشان بقوت ترک تازی خود از شمشیر و گوپال
 گذشته دست و گریبان نخبه و جده بر گشتند پس طرفین از گشته پشته با نمودار شدند و
 سلی داران خونخوار بهر مجرای خود با زومی مردانگی کشاده چهره میدان را از خون انداختند
 افق آسمان رنگین تر ساختند دران حال سپاه بهر ذرا غنیم تا ب شمشیر ناموس پرستان
 سلطانی نیارده و بغزوری کثرت سپاه خود خود استند که جمیع پیکار حکم کرده سلطان نیار
 زیر کنند چنانکه بهین عزم مقتاد بهشتاد و هزار مردم جمعی با از جاسی خود حرکت کردند چون
 سلطان گیتی ستان اهل غنیم را از اقرار خود برگشته دید سپه داران را اشاره فرمودند

تا از هر دو بازوی او نشان سیقت کرده محاذی مخالفان گشتند و بر نیزش توپ و بندوق
 برگشته بختان را شربت بریت چشاییده آواره وادی فرار ساختند موکب داران قزاقان
 لشکر فیوزی تاد و فرسنگ اه تعاقب گرفته به شمار سه هزار اسپ سامان نگاه و شیر شیر
 سپر و چند توپ گرفته مراجعت کردند اهل غنیم تا سه منزل باز نیاسودند و خود بار ایکانهای
 صعب المسالك کشیدند و هر ی نایک پالیکار کنگ کیری که پیش ازین بغنیم سازش کرده بود
 در آن حال بند و بست کارش ملاحظه کرد و در همین فرصت قشقند است رازیب ناصیه
 عبودیت نموده مع جمعیت خود از انجا برآمد و مستعد جناب عالمیان مآب شده
 حلقه بگوش و سر حر و گشت بعد از آن سلطان فلک شکوه مع لشکر انبوه خود بطرف
 نیکا پور نهضت فرموده هجده گروهی شمالی سا و نور خمیه و ده بارگاه ساخته بودند و چند
 قزاق از لشکر ظفر پیکر جدا شده به اراده تاراجی و غارت مواصنات آن صنایع
 در تاخته بودند قضا را اطلاع دادند از غنیم از معنی آگاه گشته سر راه شان گرفتند و بیک حلقه
 قزاقان را احاطه کرده یک یک را از جان ربودند سلطان گیتی ستان باستماع این معنی
 غضب آلود گشته حکم فرمودند که دیگر با احدی بیرون احاطه پیش منقله نامی لشکر بخصت
 نشتا بد پس یک ماه در همونجا سکونت فرموده درین مدت با بلاغ نقد و زر و تمویل خلایع
 و بخششهای تجایف انواع بر بسبیل مروت و مدارا چند سرداران مر بطر را مطمع و
 پرستار امر خود ساخته بر تجویز و اشارات زبان قسمل آنها کار بند می شدند تا آنکه در
 بر حسب اشاره طبعان خود هر چهار فوج نصرت موج بهر شیخون مستعد ساخته روانه فرمودند
 چند هزاران لشکر خود را که بشمار صد و پنجاه بودند جمع کرده با لشکرهای رنگین پیشیر و هر هر فوج
 کرده بود و اطلاع داران غنیم که ملازمان بهری نیت پر کیم بودند حسب الاشارة سردار خود

ازان امر اغماض کرده راه گذاشتند چون سپه سالاران متصل لشکرش رسیدند شخصی بر خست
 افواج قاهره واقف گشته به هو لکر خیر رسانید که سلطانینان بفتور و قصور طسلا به داران
 در لشکر رسیده اند او بجزو استماع این خیر وحشت اثر پایاده از خیمه بیرون شتافت بود
 چونکه آتش افزوی بان و شک بنادین نزدیک دید بجز سلامت جان خیال این
 آن نکرده سرد پای بر مین بر باد پای برهنه پشت سوار شده فرار را وسیله راه نجات خود ساخت
 و دیگر سران آن جماعت مضطر بانه حتی که محبوبان خود را بپایشان لشکر منصور سپرده
 همچنان راه فرار گرفتند هر گاه یکسر لشکر عظیم بیاروب یغمار و فتنه شد و فوج مغول که
 نیم جان بود تمام بتالیج درآمد و چند مرد وزن عمده اسیر آمدند سپه سالاران منظور
 منصور پیش از رسیدن صبح مع سامان غنائیم و اعلام و خیام و فیل و شتر و خزان و چهار
 ضرب توپ مراجعت نمودند اگر چه عظیم با جماع بقیة السیفان خود پرداخته سر راه شان
 گرفت و سعی مردانه بطور رسانید اناظر ایاب نشد و تا کام گشت سپه سالاران مع اخیر
 بشرت محفل بهایون مشرف گشته سباب غنیمت به نذر نظر گذارند رسید سلطان فیض
 تمامی سردار و سپاه را که در غنیمت مراسم جان سپاری بقدیم رسانید و بودند مواجب و ماهه
 انعام بخشیده بناصب از تمند خوشدل و سر فرزند فرمودند و چند مرد وزن اسیر اسرا
 دور و پیه و یک چادر داده روانه لشکر عظیم نمودند اگر چه از سر کرد بای لشکر مخالف از دست
 جرات سلطانینان که هر بار کارنامه رستم و افراسیاب را منسوخ می ساختند بیل با خورده
 پای تورد و خود بر کاسب هر اسیر گزیده می سپردند و نظر نگران حاکم خود بزرگامه بیکار خواه
 گرم داشتند اما بهر جانب که سپاه نصرت شهباه روی توجه می آوردند و مصافحت آرا
 می شدند ایشان ازان معرکه گاه بر می گشتند چون سلطان کشور گیر غنیمت و طاقت

مخاربه و مجاوله در سپاه خصم مشاهده نمودند بعد یک ماه نظر ترحم و پرورش بر خلق الله مری و اشته
 بر حسب اشارات سرکردهای جنود معاندان و مغول سلسله جنبان آشتی گشته بدین زمان
 را با دیگر خوانین کار آگاه مع عنایت نامحبات خلت و مصادقت مضمون و تقدیری نمایان
 و تحالیف نادر العصر و خلع با جواهر گرانها که از آنجا یک عدد گلابی صعب به قیمت پنج لک
 روپیہ بود روانه پونه فرمودند و هوگو و غیره سرداران آن لشکر که بارها از دست سپاه منصوب
 گو شمال خورده مال ناموس دولت خود بجات داده دست از جنگ برداشته بودند فصل حقیقت
 جرات و شجاعت ملازمان آنحضرت بزرگداشته نیز در باب صلح ترغیب بیشتر کردند چون حاکم
 پونه و کارپردازانجا با اعیان خود درین باب کنکالیش کردند آنها عرض نمودند صلح دولت
 چنانست که از اینجا هم رسولان را با تحف و هدایا فرستاده بخارک ورت و نفاق خاطر
 اشرف را باب اخلاص و یگانگت باید شست و ریاضت ملک دولت را بر شمشیر اتحاد
 و موافقت سرسبز باید داشت همانا صورت اتفاق آن بادشاه ذی الاکرام سلام
 موجب انتظام سلطنت باعث مقصود المرام خلق الله خواهد شد الحق پدیدت هر گاه که
 عنان عزیمت باین صوب معطوف دارد بی هیچ و تردد سهیل تر بر ملک مال بادست بیلا
 خواهد یافت و مملکت موروثی از قبضه تصرف خاندان مرهط بیرون خواهد رفت چون
 سخنان اصحان بر دل آنها کارگر آمد و نیز خبر ورود جهازات فرانسس با عنایت آنحضرت
 مسموع یافته بود سلسله جنبانی آنحضرت را در نیاب از مفتنات شمرده با قبایل مغول سلطانی
 پرداخته بخارک ورتیکه از اینجا نب بخاطر خود داشت باب و دوست و از طرف خود نیز
 رسول با سامان و تحف بسیار و خلع فاخره و زرب جواهر و افراس پری تمثال و فیلان
 کوه اشکال روانه حضور خاقان کشورستان نموده طریقی موافقت پیور و تعلقه نر کونده

و نوکنده و جالی بل بطور انعام در خواست نمود سلطان گیتی پناه بنا بر مصلحت کافه
 اناام بشنون اینکه مصرع لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش و التماسش را
 بدرجه اجابت مقرون ساخته سندهر سه تعلقه فرستادند پوشیده نماند چون سردار پونه
 به ایچی حضور تعلقه کسلا پور جاگیر داده آنحضرت جهان همت بعوض سه تعلقه با و بازگذاشت
 پس تسلیحات و مکانات آن نواح که نسبت فتور و قصور بعضی حرام خواران بضبط سپاه خصم بود
 باز بسر کار خدا داد منتقل گردید همدان زمان بهری پست بحضور فیض کنج التماس با کرده حضور
 جرایم قلیل و کثیر نواب حکیم خان صوبه ساو نور باز بر او محال کنایند چون خاطر شرف از
 مبر مصاحت جمع گردید مظفر منصور بسا و نور رسید و بهری پست پر کیه را که حلقه اطاعت
 در گوش جان انداخته بانی صلح گشته بود تعلقه گنبد گنده مع توابع آن و چند قریات کنجین گنده
 بخرچ بان خوری جاگیر داده پیشتر نمضت نموده از راه کوپل و بهادر بنده عبور جوی تنگ
 بهدر کرده سواد تالاب محال در جوی را که دو کوهی شرقی آنی کندی است مرکز تول اعلام
 و خیام مظفر انجام ساختند و چند می بهر متش همو بنجا سکونت داشت در آنوقت پالیکار
 رای درگ برین اهل بچند خواص بی طلب اخل لشکر فی ذری گشته میدوار مجرب بودند ایشان
 بروقت طلب به بهانه بیماری حاضر حضور نشدن خفیه بسیر کرد های لشکر عظیم راه رسل و رسایل
 و اشیر باد و نسکار مفتوح و شتند پس نهال بدخواهی شان ریشنه کینه در دل آنحضرت دو اندید
 بود نظر به شبیه نشان رعایت فدویت یک قلم نامنتظر گردید فوراً فرمان گرفتار می شان صادر
 شد تا وقت شب و سپهبدار در تاخته هر دو سیاه بختان را مع جماعت های شان امیر کرده آوردند
 و مغول و مجوس به بنگلور روانه نمودند پس همه ملک و مال و اثاثه دولت ایشان
 و تعلقات و تسلیحات آنها بعالان با هوش و تسلط داران بر دل حواله گردید

مسئله خواران و بندگان و غیره را که بگوش و التماسش را - مسأله مستکاران و لفظ در بیان هر یکی است بجهت تذکره کسی ۱۲ بشنون

پا لیکار هرین اهل که در دمی اقامت داشت چون نیل بلا و سیل غضب سلطانی گردن نشین
 محیط دید مع توابعان وزن و فرزند خود شب شب گریخت و در صد و در مل توابعان را
 گذاشته خود مع لیسر بصوب مرج شتافت تا از جان و مال بان یافت بعد از آن آنحضرت فلک
 شوکت با سپاه انجم شمارا بنا کویچیده داخل و السلطنت گردیدند

ذکر ضبط و ربط و السلطنت و تمامی ممالک محروسه و عزل میرصادق صاحب
 دیوان و بنامی مسجد اعلی و معاودت کردن و کلان و سرسوار آنحضرت
 از حضور سلطان روم که در سن یک هزار و یکصد و نود و هشتاد و شصت هجری
 روانه شده بودند و فرستادن وکیل سعادت کفیل حیدر آباد
 با دیگر کیفیات که در سن یک هزار و دویصد و دو و هجری روانه آنکه

چون از نور طلعت آن خدیو دادگر دار السلطنت پین سمت اعدا دست پذیرفت راس
 جهانکشای با نظام ملک لشکر اقتضای فرمود و بهترین اوقات تفریح و تفریح صاحب دیوان
 ملک یعنی میرصادق که در صوبه ادمه و دی و ساونور حسب بخواه مردم آزاری و ظلم بعمل آورده
 مبلغ خطیر جهاد دست کرده بود و معروض حضور گشت تا از پایتخت مرست در افتاد یعنی معزول شد
 چون اثاثه خانه او حسب حکم ضبط و درآمد و ملک و پیه نقد بلیج ادمه و دی که چنانچه گویند
 و ملک هون محمد شاه بی بر آمان پس هون زمان مغول مجوس گشت و معده می خان نایب
 صاحب جاگیر اول کنده و بنی مست دیوانی نامزد گردید و تعمیر مسجد اعلی که در سن یک هزار
 و یکصد و نود و هشت هجری و قلعه دار السلطنت بنا گذاشته بودند تا کیه نشهر بودند
 ذکرش بسبیل جمال آنکه مخفی نماید و صینی که کند می را و مردود و مخذول بجزر میال

دولت خداوند نعمت خود فتنه بر این گنجینه نواب بهادر مرحوم جبریده به نیکو شتابت و آن
ششقه محل زمانه نواب رابع سلطان که ششست هفت ساله بود در متصرفی در واره دیواری
پنجاه که بزبان حال بدروازه گنج نام مشهور است در خانه مجوس و اشته و پیش آن خانه دیری و
صحن آن دیر کشاده بود اکثر اوقات سلطان در ایشان بمقتضای صغیرین که آن هنگام
بازی دوست است در واره حبس خانه شریف داشته مشاهده بازی طفلان کشتن بر او
زنار دار که در صحن آن دیر هجوم کرده انواع بازی میکردند میفرمودند اتفاقاً روزی
در ویش صاحب دل ازان راه وارد شده مشرود جان بخش رسانید که ای طفل دولت مند تو
بزمان آینه بادشاه این ملک شوی منماید و اگر که این دیر را شکسته بجا ساز
تا ابد اله بر یاد کار تو خواهد ماند سلطان تبسم کرده جواب دادند هر گاه بمین فرموده شما
من بادشاه خواهم شد مسی را علی احداث خواهم ساخت چون بعد پدر خود والی ملک
مال شده بود آن عهد یاد آمد بعد مراجعت از طرف نگر و کوریا ل بند پرستندگان آن
دیر را که در آنجا فقط شکل گاومی از خشت و گچ تعمیر کرده بودند بجز طبله شسته نبفت
نمایان آن همه ارضامند ساخته جای مذکور گرفتند پس بر همان صنم خود را بر داشته
به دیواری پنجاه بردند و دیر شکسته طرح مسی را تداخته بودند و نقشه اش ز دار السلطنت بیجا بود
که بنا نهاد علی عادل شاه بود طلبیده شدند چون کارهای انتظام ملک تنبیه شرارت
کیشان مثل اهل کورک و مره و پالیکاران پیشنهاد خاطر ملکوت مناظر بود چنانچه درین کار
توقف رود داده در آن زمان که میان افضال کار ساز حقیقی از جنگ غنیمت و بند بست
پالیکار فراغت دست ادب تمام کار مسجد همست گماشتند تا دار و عم عمارت مطابق نقشه
صدر بصرفت شد ملک و پیم در دو سال با تمام رسانید و آنحضرت نماز عید الفطر در سن

یک هزار و دویست و چهار هجری در آن سببی ادا ساخته مخاطب سببی را علی فرمودند و در تمامی
 ممالک قلم خود سه طرف مقرر کرده طرف ساحل دریا را بصوبه یم و شهر و مواضع حاجتگلیستان
 و کوهستان را بصوبه نقون و ملک میدان و صحرائی وسیع را بصوبه غمبار و عمال پرگان
 را به لقب صفت بلقب فرمودند و همدین را در با پیرامون بر شهر و قصبه و قلعه
 بفاصله یک فرسنگ خار بنده شکر کشیده چهار دروازه مقرر نمودند نیز که در آن سنگین دل
 بی رحم در آنجا برگماشتند و فرمان دادند که احدی را سوا می نشور حضور و نشان قلعه را
 آنجا بار و دخل ندیند پس آید و رفت سوداگران هر دیار و بلاد و بیوپاریان اطراف منع
 گردید و این عمل ازین جهت بود که نواب مرحوم اهل اسلام را از هر دیار طلبیده ممالک محروسه
 را بر خلافت ایام ماضی از اسلام میان آبا و کرده بود چون ایشان بداد و پیشش نوکری عمده
 و خستشهای نواب سلطان رحمت نشان مال و متاع کثیر و نقد خطییز جمع ساخته برون
 اجازت روی به دیار خود می نهادند آنحضرت خواستند که ایشان را از جای خود رفتن ندهند
 و هزار ناموکلان دیوسیرت و پیادگان سنگ صفت و منتهای حد و ملک خود که پیش
 ازین خار بنده کشیده شده بود برگماشتند مجدداً بعد از آنکه داشت بنی نوع بشر تا کید
 آکید فرمودند و همدان سال در تمامی قلم خود در وراج رو سپید که امامی نامند پیش ازین
 یک طرف آن این صریح رخ دین احمد در جهان روشن نزع جدید است بدو دیگر
 طرفت فقره هو الشطان الوحید العادل است پس محمدی که از هجری سنیده
 سال زیاده می شود و از آن حساب ختم نبوت و اجرای احکام رسالت جناب ختمیت
 مرتبت صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم تسلیم بر شمرده مسکوک ساخته خطییز خرابی پرور
 و در وراج در و همدان سال غلام علی خان و نهبو میان و غیره که آنهارا در آن

یک هزار و یک صد و نود و هشت هجری با سامان شایسته ملازمان شاهنشاهی و
تخایف بایسته بساط بوسان بارگاه سلطانی مع بنا و لوق نو تیار ساخته خود و ده لک
روپیه نو ضرب و خلعت های فاخره وزیر و جواهرگران بها و غیره از تمامی کارخانجات خود
منتخب کرده بنزد سلطان روم روانه کرده بودند بحصول مقصد و مرام و درستی سوال و جواب
باشمشیر و سپهر مرصع و اتحادناجات مبارکباد و زرامی پای تخت مومنین مراجعت کرده فایز حضور
شده و مفصل حقیقت معروض داشتند و اشیای مرسوله تمام و کمال مقبول نظر انور گردید و در
ادوات حرب آنها که در آن ملک بود بسیار پسند خاطر آن سُلطنت پناه گشت پس
سلطان بحسب ایامی و زرامی روم و تجویز امرای دولتخواه همه سبب سلطنت آماده
ساخته وضع تخت جلوس از طلا و جواهرگرانها به شکل شیر که این شکل از اول پسند خاطر
مبارک بود فرمودند و کارگیران و هنرمندان نادره کار را از قوم انگریز و فرانسویس جمع کرده
در تیار می اتواب پنجرسی و بنا و لوق و مقر آهن و چاقو با وساعت نما و گنجهای جیبی و غیره
تاکید اکید فرمودند چنانچه در یک ماه یک ضرب توپ پنج ضرب بندوق تیار می شدند
و کارخانه اش را تارامنه آن می نامیدند چنانچه کارخانه مزبور در چهار جا مقرر بود یکی
در وارسا سلطنت پلن و دیگر در بنگلور سیوم و پرتیل درگ چهارم در بلده نگر هگی
و قاپا با یودر فراهمی مردمان عیش و عسکر صرف می نمودند کیسرا مراد خوانین و تدیم را که
نواب مرحوم بصرفت لکوها از رازم دیار و بلاد جمع کرده بود از پایه اعتبار و اقتدار
در آنجا نهند و جوانان ادبانش منشن را بجای ایشان منصوب ساختند و کاروان باشیا
یعنی سوداگران اسپه منشن بسبب کساد بازار می پیشه خود گذاشتند و مردمان بندوق زن
بعده سرداری سرفراز شده داخل عسکر گشتند و کسانیکه شمشیر و تیر را بر بندوق جمع میدادند

از مناصب خود معزول گردیدند هرگاه توپ بندوق منظور نظر نورشده اعتبار و اقیاناز یافت
 فدایان ناموس پرست شمشیر باز و سپر اندازیدند گشتند بعضی سردار سوار را جبر انفرابهی
 مردمان حبش و پیاده که از این حکمرانی و قانون آن فریق نادان بودند تا مزد و دست مودند
 ازین سبب در بنیاد بنده و بست مملکت و سلطنت در اندک مدت خلل بار و داد و بهمان
 روز ما محرم خیاشت را با هر و کالت برگزیده مع مکتوب خلعت اسلوب متضمن است حکام بنیان
 اتحاد و مودت و عهد و معاون بودن با یکدیگر در مهمات ملکی و مالی و انضباط و ارتباط سر
 یگانگی و از نسبت صبر و خوشی بعضی پسر اسلام و امنیت کافه اناام با خلل غاخر
 و تحالیف نادره روانه حیدر آباد فرمودند چون ایلمی بشرت ملازمت نواب نظام علی
 خان اسد جنگ معزز گردید خلل و بهدایا گذر آینه در محفل خاص از رومی اخلاص عرض
 نمود که بر ضمیر منیر آنحضرت نیکو ظاهر است که در حیات دولت عالم بقای ندارد و بر همین
 باهر است که تمام ملک و کن و تلمنگانه در قبضه اقتدار یک سعادت است همین شراد بود و پیوسته
 از بیم تیغ آن سلطان نامدار ساحت دیار اسلام از خار تعرصن کفار مصفا گشته بود
 حالا بادشاه اسلام اموال مفت و مصادقت با کفار لا اعتبار نمودن و دست استیلا
 ایشان را بر باره اموال مسلمانان در از گردانیدن و خانهای رعیت و فقر او مساکین با
 به آتش سیدار باب شرک و عناد سوزانیدن هر آینه نزد خالق و خلائق عیبه مستحقین
 بلکه این معمول و نهادن در درگاه الهی موجب باز پرس و شرمساری خواهد بود همان بهتر
 که بخار زفاق و اتمقام نزل لال مصالحت و نشانیده برای دولت چند و زه که چندان
 امتداد می ندارد سپاه و رعیت را مگر و متر و ذکر دانیند و بواسطه ملک و ملت بساط
 مخالفت در نور دیده بنامی محبت و مخالفت را بقوا از خویشی و قرابتی مشید سازید

تا با تفاق دل زبان در دفع ارباب منلال مساعی جمیله چنان بظهور رسیم که جمیع مسلمانان
 و غربا و رعایا و مساکین در هما و امن و آرام بوده بدعای دوام سلطنت شان اسلام
 روزگار خود گذرانند اگر چه تقریر پذیر رسول دانا و را چون گل شکفته و خندان خست
 اما مضمون مکتوب عالی که فقرات صورت و خویشی مندرج بود دلش را پیرموده تر نمود و کلمات
 هدایت سمات را بدل حسد منزل خود جان داد و نظر به لقب نایکوار می باقیال مضامین
 مدعای و لکش سلطانی کسر شان خود انگاشت بجزیرای ناقص بعضی بر بهر زمان کار و بار
 و انانیت حرم سراردی خود از طریق سستی بر کشیده ایچی را به تصور وانه نمود مخفی نماید این رسم
 باطلش بود که سبحان الله سوای ذات خود احدی را در دولتتند ان دکن بیعت بر قوم
 نمی دانست و بر شمت و شوکت خود می نازید در اینجا معلوم میشود از معنی اصطلاح نایک
 را چه می دکن سردارومی شوکت و شجاعت را میگویند هم اطلاع نداشت قطع نظر ازین
 نایکوار می قوم علیحده از چهار قوم اسلام که معروف است نیست تا آنرا قوم ارزال میتوان
 شمرد و بحق سلطان دمی شان باعتبار سب خود از دیگران کم نبود و از لطن زرن ارزال
 قوم تولد نشد و در حسب آرزوی اقتدار اسباب دنیا داری و جاه و مکنت بد طولی
 و در شجاعت و تهور کینانی داشتند بعضی کسان که بر لقب مذکور انگشت ایراد می نهند
 صریح مغالطه عظیم خورده اند نمیدانند که قدرت نامتناهی قادر بر حق عظیم است هر کسی را
 که او میخواهد سعادت مند دارین میکند و بجاه و چشم دنیا سر فراز میدارد و انبیکه ایشان از
 احوال بعضی سلاطین هندی و دکن که مرجع طوایف انام ویر گزیده در گاه ملک العلام اند و
 نیستند که در اصل که بودند و آخر چه شدند و از کیفیت سلطان حسن کانکو که دیباچه تسلیم نامه بهمنیه
 میشود و بحسن شاه بهمنی معروف گشته چنانکه بعد وفاتش بر قاتلش بارگرم قدس طواف نمود

گذشت کدام کس بود خبری ندارند الله الله درین زمان باعتبار جاه و کمیت نیایان قوم
 دم صحیح لیبسی میزنند و کم قطراتان و کم طرفان بنجوت پوج دعوی سیادت مشیخت میکنند
 و برابر خود کسی را شرافت نمیدانند

زشتی ظرف و اصالت هست در دست و نهان عیب پوش قبحه بد شکل درین چادرست

ذکر لشکرکشی سلطان بطرف کلیکوٹ و کیفیت تاختن بر کوچی بندر
 تعلقات راجه ملیوار و چشم زخم عظیم رسیدن بر سپاه منصور از مغالطه
 هر کارها و باز مفتوح شدن بندر مذکور و روداد سن یک هزار
 و دو صد و پنج مجبری آنکه

چون سلطان جهانستان خاطر اشرف را بر کلمات گرم و سرد حسود و عرض گوین
 مایل نکرده از بعضی بند و بست امور خود فراغت یافتند جا سوسان خبر رسانیدند که
 تا یاران کلیکوٹ پای انحراف در راه جرات گذاشته اند و خیال فساد و عناد و
 دزدان شد بیگ خان ناظم آن ناحیه اگر چه بفهمایش آنها می پردازد و باعام دستار
 و شیلد تا تالیف قلوب آنها می نماید اما اهل ضلالت کل خاطر جمع نیستند آنحضرت بجز
 استماع این ساخته با حضار فوجدار آضوب مع چند سرکرده نایار فرمان دادند چون او
 حسب کم حضور مستعد گردید نایاران را طلبه شست آنها باندیشه سنزای حرکات خود طریق
 تساهل پیوده و عدای امروز فردا میگردند درین اثنا جا سوسی غرض گو که از فوجدار مذکور
 عداوت دلی داشت بحضور عرض نمود که فوجدار آنجا با نایار و راجه ملیوار یک دل و
 یک زبان شده است تا کار سرکار را تیر کرده خود حسب خواه کامرانی میکنند چون

تو وقت فوجدار بعد اصدار فرمان طلب ضمیر انور را کدر ساخته بود و مضمون جاسوس بر سر
 بی ناموس مطابقتش افتاد سواری خاص مع چند خواص امرای با اخلاص با چهار
 قشون و سه موکب عسکر و توپخانه متوجه آنصوب گردید و قلع و قمع شجره بدخواهان و شرارت
 کیشان مکتون ضمیر ساخت آنها به یلغار سلطان جهان اندیشناک شدند و بیم تلف جانها
 و آبروی خود خورده بکوه جنگل آواره گشتند و فوجدار با استقبال شتافته سعادت ملازمت
 دریافت و از روی عتاب مخاطب گشت که شما به بند و بست این لواح نامزد شده بودید
 چرا عایار آواره و ملک اویران کردید سوای این حکم شده بود که سر کرده ییوار ابر حیا
 و فریب مطیع و منقاد ساخته از پیشکش گرفته ابلغ حضور سانه دید این معنی به نظر رسید
 او در جواب عرض کرد که بنده را از بند و بست نایاران این ضلع فراغت دست نهاد
 تا بدگر کار سرگرم گرد و قطع نظر ازین او با جگذا صوبه کرناٹک است هرگز فریب از ما نخواهد
 خورد اگر حکم شود مع فوج شتافته او را زیر کرده پیشکش نمایان گرفته خواهد شد آنحضرت درین
 پس معلوم شد که بند و بست این ملک از شما بواقع صورت نخواهد بست بعد از آن محزل
 و مهتاب خان بخشی بجایش منصوب گردید و خود بدولت پدار السلطنت مراجعت فرموده
 بدریاد دولت بانع رخت رحیل حلیل انداختند و فوجدار مغزول کلیکوٹ که در تکیه قادری
 پیرزاده سکونت ورزیده بود بعد چند می بموتجا و ولایت حیات بخالق جان بخش خود
 سپرد و در لعل بانع حسب حکم حضور مدفون گشت القضا مهتاب خان بخشی بر چند
 رعایای آن ضلع را که چون تاب آفتاب منتشر شده بودند بصیامی دلدری قونابه
 ترقیم و ترسیل نموده طلبه اشت اما آن گروه سیه درون اعتبار قولش نکرده به اغوای
 اهل کوچی بند سرقت و فساد چون غبار تیره از هر گوشه برداشته در فکر استعداد

جدال قتال شدند چون این معنی معروض حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت
 بالشکر خو نخواستار از راه سستی کال و کوزه کال بکلیکوٹ نهضت کرده سپاه را بجزایری آنکس
 اهل عناد نامزد نمودند پس ایشان آتش بیداد در قصبات و قریات اطراف بر افروختند

بساطح بی رحمی انداختند
 همه بجز و بر یک تسلیم سوختند
 بیکبارگی خاک در خاک گشت
 بر آمد فغان جگر سوز آه

نظم دران سزین چون گذر ساختند
 چنان آتش غارت افروختند
 ز سم ستوران همه کوه و دشت
 ز بر سنگ و شجر و کلخ و گیاه

چون تمامی حدود بجا روبر غارت رفته شد و جمیع کثیر از اهل فساد و ارباب عناد
 بیاد نیستی رفتند بقیته السیفان عاجز گشته حلقه بندگی و فرمان برداری بگوش جان
 انداخته دست بسته مطیع شدند همدران زمان چند فراق بجد و ملیوار و ترچناپلی
 ساخته اکثر مواضع را خراب و پایمال ساختند تحصیلدار ترچناپلی بخدمت سلطان ایشان
 عرضی گذرانید که فیما بین سرکار کمپنی انگریزها در و سرکار خداداد ندیان موافقت و مساعدت
 مستحکم است در نیوا چند فراقان نادان مواضع متعلقه اینصوب را غارت ساخته
 میخواهند که بنج اتحاد از زمین صنایع برکنند ایشان را ادب ضرور است بنا برین معروضند
 سلطان در جوابش نوشت که سپاه منصور هرگز بدون حکم کسی جا اقدام نمی نمایند علیکم
 پالیکاران سرحد شما که از مدت جوایمی چنین وقت بودند حیرت پرداز گردیدند پاشند ما بدولت
 به بند و بست تسلیم و خود و تنبیه شرارت منشان مشغولیم الحاصل در یک ماه رتق و بست
 همات آن نواح بدست آورده از حجاب و جوایس کیفیت کوچی بند در یافته با تمامی
 سپاه و شم در تاختند اهل کوچی بعزم سلطان شیر افکن واقف گشته سه چهار تیر می

بر روی درو خانها بنا ساختن پیرامون بتیرها خندق عمیق حفر کرده مستعد جنگ شدند جمعی کشت
 سر راه بتیر و تفنگ کمان بسته بودند فوراً فدایان ناموس پرست حسب حکم پشتمینه
 جلادت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح کرده بتیرها مفتوح ساختند در روز دیگر جنود
 فیروزی پیشتر خشک انتهای جهانده ساحل آمد و در خانها را سرگزتزل ساخت چون
 پیش روی لشکر دور و در خانیک بعد یک بانگ فاصد واقع شده است اهل خصم
 بر ساحل محل عبور آنطرف دیوار کشیده به آلات حرب و ضرب سر راه گرفتند و راه
 سیل ساحل دریا که آب از انجا برود خانه میرسد بند ساختند اندر و در خانها پایا شده
 بود و همونشب آن شیر میدان سلطنت و کامگاری مستعد شدند چون گردیده سپاه را فرمان
 تیاری در دادند اگر چه بعضی خواهران دولت عرض کردند که پیشتر راه ناصاف ورود
 عمیق اند غزم همچون مناسب نیست مبادا که اعدا کامیاب و غازیان منهرم شوند در آن
 حین رای فدویان نامنظور گردید و عرض کسی در حیر قبول نیفتاد و خود بدولت
 لشجاعت تمام با کلسوار شده با دور ساله جیش و دو هزار سوار عسکر در شب تار ابری گشتند
 تا فدیومیت کیشان حضور یک حمله اعدا شکن تیغ و تفنگ اعدای را از پیش انده بطن
 و کندن آن حصار را تسخیر کردند چون اعدای را قوت مقابله و مقاتله باز نماند پیش مجاهدان
 بطرف قلعه گشتند و آنحضرت همونجا قیام ورزیده هر کاره بار با حضار قشونها و
 توپخانه روانه فرمودند چون آنها به لشکر رسیده در قشون را که پیش منتقلای لشکر
 مستعد با هر جنگ بودند فرستاده دیگر قشونها را تیار میکردند که یک ناگاه سپاه مخدول
 از روی دعا وقت دمیدن صبح بندوبان دریا که پیش ازین مسدود کرده بودند در
 شکستند پس آب دریا جاری و در در خانها پر شد و راه کوک بر سپاه منصور مسدود

و مفتوح گردید همگی اعادوی دفعت بر اطراف لشکر منصوره با تیر و بنادق محیط شده تزلزل
 بیش از قیاس بحال عساکر ظفر آثار رسانیدند اگر چه سلطان هم هر چند بدفع اهل ضلال
 همت گذاشتند اما ابواب مقصود و بفتاح سعی مشکور و تیر و نمایان مفتوح نه ساخت
 گرفتار انواع آفت بلا گردیدند باین سینه چهار صد سوار جانباز که اشرف قوم بودند
 داد مردانگی داده روی خسرو عالی مقدار مخرج در جان شاکر شدند سلطان جهان پهلوان
 بنفس نفس ز پاکی بر حسته تیغ جهانگشا از نیام تهور بهر انتقام مخالفان و نماز می کشید
 قمر الدین نشان که در آن معرکه بمرکاب سعادت و شجاعت نصاب بود باقسام قسم بر پای
 آنحضرت افتاده بزور دولتخواهی از آب عبور کنانیده عنان توجه بصوب لشکر
 معطوف گردانید اتفاقاً احدی از حاضران آن معرکه گاه سلامت فایز حضور نگردید پاکی
 خاص با فرشتن خیره و یک قبضه کتار به دست مخالفان شد بعضی میگویند که دستار خاص
 در پاکی بود آن لحاظ محض است زیرا که دستار مبارک در آن حالت بر سر کرامت پیکر بود
 دیگر دستار رنگین که دست آویز اعادوی گشت یسوله بر سر بسته پیش پاکی ایستاده بود
 قنارا و از تیر تفنگ جان بحق تسلیم نموده دستارش نزد پاکی افتاده بود مخالفان کربان
 دستار خاص تصور کرده در پاکی برودند بالعرض آنحضرت باشوکت قمر الدین خان ازان
 ورطه مرکب مراد بیرون راندند و دیگر جوانین مثل تربیت علی خان و محمد عمر عرض بیگی و غیره
 معدوم الاثر شدند پس شعله قهر سلطان با التماس کشیده کوس انتهامش و یورش نواخت
 و معبر از چوب جنگل تیار ساخته رودخانه عبور نموده بر اهل شرک و ضلال علامت شمر
 صغیر و کبیر ظاهر ساختند و سپه داران و موکب داران حسب احکام از اطراف دو گاوراه
 روی مخالفان گرفته بجدت تیغ تیز اقدام کردند و هر جا که روی و اطفال را از رباب

شکر یافتند و شوش از بار سربک ساختند چون تاب مقاومت مدافعت در کفا
 نماید از کثرت حشمت و غایت جبر و تش خالیف گشته دست از ملک و مال شسته بطرف
 ملیوار گریختند پس سلطان کشور گیر داخل حصار بندر مذکور گشته تمامی سامان دره به دره
 مع توپها و غیره بضبط خود در آورده و درخت جوز بواری که در آن حصار بودند از بیخ برکنده
 و گیاه شمالی به بیخهایش بچیده بچفاظت تمام روانه دار السلطنت فرمودند تا در لال
 باغ بنشانند اما سربسز نشده خشک گردیدند

ذکر فوج کشیدن جنرل میندس بجایت راجه ملیوار و واقع شدن
 جنگها فیما بین انگلیز و سپاه منصوره و شهید شدن برهان الدین سپه سالار
 در نواح سیتی منگل و توجه ریاست ظفر آیات بصوب پایان گهاٹ
 و بیان فتوحات که در آن آوان روی نمود در سن الیه آنکه

چون خدیو جهاگشا از بند و بست آن نواح فراغت یافت از پالیکار ملیوار پیشکیش در سجده
 فرمودند و چند قزاقان اعدا فریب با به تحریک تسخیر آن جنگل نامزد کردند پالیکار مذکور به بیج
 شمشیر سپاه نصرت اشتباه چون بید بر خود لرزیده به گور نر بند مدرا من مستغاثی گردید
 تا جنرل میندس بجایت راجه ملیوار و حراست بلاد آن طرفت جوی کاویری و بهر مقابله
 سلطان بیان نامزد و ما مور گشته به تهر نگر رسید و به ترتیب فوج جنگی پرداخته با سامان اعدا
 شکن بعزم رزم طنبور نهضت نواخت سلطان همه بعزم جنرل و صوف آگهی یافت عساکر نصرت
 را پیش رانندند اتفاقا در سواد ما بین سیتی منگل و شهر و فوج هر اول فیروزی و سپاه انگلیزی
 آویرش نمایان روداد و بجزش کوس و کزنا و طنبور و صد اشک تریپ بندوق و بان شعور قیامت

از هر دو سو برخاست و سپاه طرفین بجملات و مدافعات یکدیگر برداخته و خنجر و برابری
مانند مگر قزاقان لشکر فیوزی اهل بنگاه انگیزی را گرد گرفت طوفان آفت و بلا سخت
بقوت ترک تازی خود بعد غارت و یغما اکثر دوزن سپاه پیشه ابا بنا دلق و سرست
اسیر آوردند از آنجا چند عورت مسلمان بدکاره را که حیا و ناموس ملت و مذرب خود گذاشته
مترکب مشنیعه با قوم غیر گشته بودند بنا بر افسوس سلام حسب کرم بدار کشیدند و آن روز جنرال
معزالبیه دامن کوهی و جنگل را فر گرفته اقامت گاه خود ساخت سپاه سلطانی محاصره
سخت کرده بجمع وجوه تصدیع میدادند و مانع رسد و گاه و همی می شدند و روز دیگر جنرال
بهادر پیشتر کوه چیده قلعچه مستی منگل را که پیش ازین قلعه را آنجا حسب کرم قلعه خالی کرده
یا فوج خود داخل لشکر شده بود تسخیر کرده در و پلین بسپرداری میجر چامپرس در آنجا گذاشته
چند می آسود سپس لطف کومیتور که مضر بخیام ظفر انجام سلطانی بود شتافت
سلطان جهانستان با استماع این خبر بر بیابالی جنرال پرتور هم برآمده با تمامی سپاه
و حشم حرکت فرموده بر سرش رسید و صفونها با ترتیب جنگ آراسته مستعد گردیده بود
و آن روز جنرال موصوف اقدام نموده بر جوی بهوانی فرود آمد در آن اشنا منبیا آنجا
معروض حضور داشتند که فوجی انگیزی بسرکردگی کرنل مکسویل بهادر که کرنل موصوف
از بنگاله پنج پلین و هزار فرنگی رسیده بود مع لشکر کومک پالیکار کالستری و ونیکت گیری
و غیره پیشتر کوه چید و از راه راسی و یلور و آبنور گدو بر سبیل یلغار و می بدیا قلم و خداداد
نهاد و در وانم باژی و تراپور چند محافظان گذاشته لطف گهاک پتوری آید آنحضرت
بر این معنی اطلاع یافته سید صاحب سپه سالار را بدفع فوج مذکور و زانه مشر موده
خود بدولت هم متوجه دفع آن فوج شدند چون سپه سالار موصوف با لشکر خود و یغما

نموده بصوب دهرم پوری رسید کزنل عنان عزیمت ازان صوب بر تافته فوراً
 بطرف گگن گدڑه رسید سید غفار باقر اقان از لشکر سپه سالار پیش آهنگ گشته بطرف
 مسطور با فوج هراول انگریز در آویخت و معرکه قتل آراسته بجملات رستم از زیر ساخت
 صد و پنجاه سوار تریپ و دو صد کفنگچی را اسیر کرده برگردید کزنل بهادر در آن روز در جنگل
 و کوهستان پسر سزیده بطرف کادیری پٹن راهی شد چون سپاه منصور را برگردانید
 مجتمع دید دامن کوه و دشت از دست نداده راه گھاٹ پتور گرفت با سپاه نصرت
 اش تباہ جنگیده عبور گھاٹ نمود و جنرل میندس هم بکومک فوج خود بر سبیل بلغار رسید
 اگر چه بر سواد کادیری پور هم هر دو سردار ملحق شدند اما در وقت الحاق آن دو سر کرده فرنگ
 فدایان سلطان قشونهار در میان آورده داوود انگلی دادند و بستندی شایان بسبیل
 آوردند و سرداران انگریز نیز پامردمان خود بر سپاه منصور حمل کرده حرب عظیم نمودند تا
 آنحضرت خود بدولت باقشونهای آشد الہی و توپخانه بسعت سرعید بر عقب آن لشکر
 زده نوعی کار بر مردم خصم تنگ ساختند که بچوب طریق نجات ازان حملہ پیدا نبود با
 این جنرل موصوف با سپاه خود قلعہ بستہ و بیرون بگاہ را در میان گرفته از راه مایج باز
 بطرف سستہ منگل معاودت کرد فی الجمله چون عرصہ دو ستمہ ماہ در تردد مجار پتہ شکست و نخت
 یکدیگر منقضی گردید رسد و عملہ آذوقہ لشکر انگریز تمام شدہ ایام عسرت روداد امید دیگر
 رسیدن سامان رسد و سبب ضروری از کسی جانماند تا جنرل بهادر با تمامی لشکر خود
 بصوب ترچناپلی عنان عزم معطوف داشت سپاه منصورہ در میدان سستہ منگل
 سرراہش گرفته از دو جانب چنان رخنہ روداد بهادری در داوندک اکثر سرداران
 انصاف دوست فرنگ بر جرأت او نشان خشعش کردند و از حدت تیغ و تیر دلیران بحال

بسیار مردمان غنیم خرابی تمام رسیده نزدیک بود که صد مئه تاراجی و یغما بان لشکر را بپای
 دران اثنا شب در میان آمده پرده تاریکی بروی شمشیر زمان فرو هشت تا هر دو لشکر
 دست از جنگ باز کشیدند جنرال موصوف پیشتر قطع راه بر دم مارانکاشته شب همو بخا
 آسود چون ترک روز با فوج شعاع از صحرای مشرق کوچیده بطرف مغرب خرامید
 جنرال بر حسب تقاضای وقت گران اسباب لشکر خود را همو بخا گذاشته مشرق رو پیشتر
 نصت نمود باز سواران تراق و قشونها را در هجوم کرده شروع جنگ تیر و تفنگ نموده
 فدای داری میگویند اتفاقاً بر مان الدین سپه سالار که هر اول سپاه نصرت پناه بود ^{خط}
 میدان رزم و دریافت انشیب فراز زمین برای اینجتن سپان خود اسپ سواره با چو خاص
 بطرف نهری خشک که چند سپاهی انگر نیز دران نهر کمین گرفته بودند شتافت آنها سواران
 نزدیک خود دیده شک زدند قضا را تیری از تفنگ نیزگ ناصیه شجا عشش را مشک است
 چون رنگ گل گذشت و همو وقت سپه سالار موصوف بگلگشت ارغوان زار شهادت
 خرامید و همرا بیانش از جنگ کناره کشیده لاش شهید را در بالکی برداشته فایز حضور
 ساختند و حقیقت مفصل معروض داشتند سلطان رحمت جان برقتل آن قوت
 بازوی اقبال افسوسها خورده رقت عظیم برسانید و دران روز سپاه خود را از جنگ
 معاف داشتند هر چند سپه داران و سرداران سوار در تاختن و اینجتن سپان و
 ختم مناقشه و محاربه حکم خواستند اما بر وفق مدعای خود فرمان نیافته دست حسرت
 با یکدیگر مالیدند دران فرصت جنرال موصوف چون اهل مقابله است قدم نید بلا اند
 طی منازل کرده داخل قلعه ترچیا پالی گردید پس آن حضرت فوج بر مان الدین مرحوم را
 بقمر الدین خان سپرده به تسخیر قلعه است منگل نصت فرمودند و خود بدولت روی توجه

رایات نصره آیات برپایین گماشت آورده بر سواد ترور پال اقامت و زیدند و سواران
 را بتاخت و تاراج مواضعات ترخیا پل و تخریب قصبات و قریات تجا و زامند و فرمودند
 پس جنرل همین جا چندی بسر برده از راه ساحل دریای مع لشکر فایز مدرس شد سلطان
 اعداشکن تعاقب آن لشکر کرده تا حدود موحنجی و پرپوکل گده رسیده قیام و زیدند و قمرالدین
 خان چون از حضور خصت گردید بمجا صره قلعه پستی منگل پرداخته از اطراف هجوم کرد و بعد
 شکست و رنجت حصار اگر چه حمل آورگشت اما پیش از آنکه سپاه منصوره فتحیاب
 شوند سواران آنجا که بکمی رسید و غله آذوقه و عدم اسباب جنگ آب بر اسان شده بود
 کس بنجرت خان موصوف فرستاده صلح کرد و بعد عهد و پیمان قلعه به گماشته اش سپرد
 خان مذکور تلچهر را حواله آصف اسلام آباد نموده خود مع اسیران فایز حضور شد و حسب العزم
 لازم الاذعان سرداران قوم فرنگ را به دار السلطنت فرستاد و سپاهیان را داخل
 قشونها نمود چون جنرل بهادر زرخش عزیمت بدراس جهاندا علیحضرت جوق جوق هوأ
 و پیاده را به تسخیر و تخریب تعلقات پایان گماشت رخصت کرد چنانچه فتح شد الدین خان
 به تسخیر کوه پرپوکل اگر چه حصارش بزبان سابق شکست یافته بود اما گور ز مدراس باز از سر نو
 حصار گلی مع برج و باره کشیده سرداری را که پیشتر خصم در قید نواب مرحوم بود و باد
 سپاه بجا است آنحصار را مورد کرده بود حسب حکم با فوج خود در تاخت و بغارت و بیغای
 هزار باغراور عای که باعتبار ثمانه انگریزان کوه را پناه خود ساخته بودند پرداخت زیرا که
 بجز دور و دمساکر قلع اثر سردار قلع صعوبت حبس یام سابق یاد کرده و بکثرت سپاه نصرت
 اشتباه بیم خورده بهمانه دور در حجره خریدیه همام قلعه داری بر صواب بدید صوبداران و غیره
 باز گذاشت و آنها نظر به بنده و بست کار خانات جنگ زرم مناسب ندیده مطابق

مرضی سردار خود صلح کرده قلعه بجان موصوف سپردند او همه پناه گرفتگان آنجا را محبوس کرد
از کوه فرود آورد در آن اشناکشن را و متصدی تو شکنجانه حضور رسیده مبلغ ده هزار روپے
از غریبا بجز گرفته از حبس گذشت و سردار آنجا را نیز مع سپاه روانه مدراس ساخت بدستور از
اطراف آن نواح غازیان شیرسیرت بقوت بازوی جلادت و ترکتازی غنائیم بسیار

که عقل از حسالش دمیدم صفر انداز است آوردند

ذکر رسیدن جنرل گورنر لارڈ ارل کارن و الیس صفا بھکادر
سپه سالار لشکر انگریز از بیگانه و اتفاق کردن نواب نظام علی خان
و مرهٹہ با او و تاختن هر سه دولتمدان بقصد استیصال دولت خداداد
از اطراف و تسخیر تلاع و قصبات بالاگھاٹ و بیان محارباتیکه
قیما بین سلطانین و سپاه هر سه لشکر واقع شد و دیگر کیفیات که
در سن یک هزار و دو صد و شش هجری و وادانگه

چون سپاه منصور سلطانی در سرزمین کرناٹک پائین گھاٹ محیط شده تمامی خطه جنوبی
جوی کاویری بجا روبر غارت روختند و جنرل مینڈس هر چند بدفع سپاه سلطانے
چندے تردد کرد اما بعد مغللات و اسباب محاربات لا علاج شده بکدر اس مراجعت نمود
منہیان اخبار و آثار ساحل دریا خبر توجه سلطان بقصد تخریب پایان گھاٹ بسج جنرل
لارڈ ارل کارن و اس بهادر سپه سالار انگریز که در کلکتہ بود رسانیده معروضه شتند
که اگر در تیره افعه سلطانینان نبرد ازند یقین کلی است هگی آن مملکت گرفتہ حادث شده است

از قبضه تصرف بدخواهد رفت مقارن این واقعه ابوالقاسم خان ششستری مخاطب بمیر عالم
وکیل نواب نظام علی خان که پیش ازین تجوز مشیر الملک عالم خراب یعنی صاحب بیوان نواب
موصوفت فایز کلکتہ شدہ بہ سپہ سالار موصوفت ترغیب در اتصال دولت خدا داد و تحریک
تسخیر آن بلاد می نمود کار بر وفق مراد خود یافته جہد و شکست دولت اسلامیان بلیغ کرد و
سپہ سالار موصوفت مکتوب بناظم حیدر آباد و کار پرداز پونہ متضمن اتفاق کردن یکدیگر
و تسخیر و تقسیم نمودن تمامی بالاگھاٹ ترقیم ساخت و تاکید تہیمہ سبب جنگ و ذخائر و فوجی
سپاہ بنام سرداران مدراس ترسیل گشته در بند و بست خود بود ناظم حیدر آباد و مرشد
کہ بہر اخذ ملک و مال غیر و سیارہ در میدان ناورد می جستند بموجب نوشتہ سپہ سالار موصوفت
ہر دو یک دل و یک زبان شدہ بہ ترتیب لشکر و آلات حرب و پر خاش مستعد گردیدند
سرداران انگیزی با اجتماع آلات و سبب زرم و پیکار یک یک نامزد شدہ بی فراوان
از عمدہ آن برآمدند از انجا کہ نزل ریڈ سردار و غنہ اخبار نویسین کہ بجا است انبور گدہ نامزد
گشتہ بود بہ تدابیر صائبہ و فکر لایقہ بزراپشتی و حکمت عملی و شیرین زبانی تمامی پالیکاران
بالاگھاٹ را کہ از دست قہر و جبر نواب مرحوم و سلطان ذمی شوکت گوشمال خورده
جلا وطن شدہ در مواضعات کز نامک پایان گھاٹ پناہ گرفته بودند مثل پالیکارکنگڑی
ولپسران بہیری کورہ پالیکار چک بالاپور پدنا پالیکار وینگٹ گیری کوٹہ کہ در چارگل بود و
شنگ رایل حاکم نیکنور سولہ اینہا پالیکار کہت و گیر و مان پلی و آنی کل و آنکس گیری و
چیل نایک بیوطن و غیرہ قول نامہ با بشہ طرفراہمی رسد و غلات ہم رسانیدن دیگر اسباب
ذخایر و آذوقہ لشکر ستادہ اجازت تسخیر حدود و تعلقات آنها در داد و با وجود چنان
تقدیر کہ احدی در قلم و خدا داد از موضع بموضع دیگر بے اجازت حاکم آنجا رفتن نمی گویست

بصرت مبلغ خطیر جاسوسان باهر و دانا و منشیان بالغ عیار را در آن ملک بلیاس
 ارباب تجارت روانه کرده معرفت ایشان چند سردار و عهده داران سرکار خدا و اورا
 بطرف خود کشیده بود چنانچه سید امام نامی خفیه نگار کرنل ریگه با مربر هم زنی اراکین
 حضور سلطان شتافت بعد از نوکری حضور سر قرازه شده بود اخبار واقعی که ملاحظه در یافته
 بر سبیل اخفا متواتری فرستاد و با چند حرام خواران طرح موافقت انداخته با خود یکدل
 یک زبان کرده بودند ناگاه طشت رسوایش انزیر کلیم برآمد چه طاش سبب تا ویب و سر
 زلفش طفل پرورده اش بر روی افواه افتاد آخر الامر بعضی دولتخواهان سلطان
 نامبرده را مع طفاش گرفته حاضر حضور ساختند مفصل کیفیت معروض داشتند تا
 آن وحیم العاقبت در معر عن عتاب و خطاب آمد و آن حضرت بزبان مبارک فرمودند
 که تا یقین دستیم که تو با وسیله نوکری حضور جاسوس فزگیان کردی هستی اگر از معاطله
 خود راست بیان کنی از جان امان یابی اونا تجربه کار هست و دروغ عیارت ارستم
 اسامی چند سردار نوشته بحضور گذرانید و عرض کرد اینها طرز موافقت و مصادقت
 باین درست کرده نرو و غایب اند پس بموجب اسامی صدر بعد ایشات تقصیر پانزده
 کس مثل لال خان بخشی پنکوره و میر نظر علی موکب دار مع برادرش و اسمعیل خان
 رسالدار و غیره بدست جلادان سپرده شدند و باز از آن خفیه نگار پرسیده شد که تو
 نمک ما خورده چنین حرام مکی کرده سزای تو چیست او سرنگون گشته هیچ جواب نداد تا حکم شد
 که این بزرگ زاده را هم بر راه شر کالیش روانه سازید پس جلادان او را هم قتل رسانیدند
 امام الدین نامی اخبار نویس که بهین کار مامور شده زفته بود لباسش آصفان کولار و
 نندی گرده همون طرف اقامت داشت بدریافت آن خبر مرجع القوی از آنجا

شیکر زده بکر نیات متعلقه ساکنه رسید با این انکشاف راز و قتل علاقه دار خود کرنل
 ریڈ دست ازان کار باز نمکشیده بود چون خیر استعدادش کرد سامان ذخیره و غیره بسالار
 موصوف رسانیدند همون زمان او با پنج هزار سپاه بنگاله رود و هزار مردم فرنگ سوار جهاز
 شده بهد راس فرود آمد بعد یک ماه به بندر بست تمام بابست و چهار هزار مردم شش
 هزار فرنگی و سه هزار سوار تربی بقصد تسخیر بالاگهات نصبت کرده برای ویلور رسید سلطان
 حینی که سواد تروادی را محل ترول رایات جاه و جلال مشروده از فراسیسین بهلجی ال
 و جواب کوهک میگردند جو سیس خیر کوچیدن سپهر سالار موصوف بسامع جاه و جلال
 رسانیدند تا محمد خان بخشی جان باز بد ریافت این کیفیت با گران جمعیت از حضور
 یافته از گهات چنگم سربا تور رسید و قلیچه تراپا تورا که یک صد سپاه انگریز مع سردار
 پیاده پالیکار و نیک گیری بسرداری انکث نایر بجا است آن قلعه نامزد شده بودند که گرفته
 از اطراف راه نجات بر محصوران تنگ ساخت سردار قلعه و نایر مذکور به شب تار شماری
 کرده پیش از طلوع آفتاب از برج امان برآمده راه اینور گد ره گرفتند سواران جیراز عقب نشان
 در تاخته در دامن کوه جوادی پال بیک حله آنجامه را تاراج نمودند و نایر و سردار مسطور را
 اسیر کرده بردند و نواب نظام علی خان با چهل هزار سوار و بیست هزار پیاده مع امرای
 یا اعتبار و عالیجاه و سکن در جاه پسران خود از حیدر آباد کوچیده به پانگل طرح اقامت
 انداختند امرای با فوج کثیره تسخیر بلاد قلم و خداداد پیشتر کوچانید چون سپهر سالار انگریز گهات
 موکلی و نیک گیری که ساف و درست کرده بودند عبور کرده در موڑ واکل کولار و بسکول
 همانه با گذاشته راست به کشنراج پور که سکه کوهی بنگالوست رسیده بود که سلطان
 باستماع این معنی بر سبیل بغار و تاخته مخفی نماز چونکه فراسیس خیر عزیمت لشکر انگریز

و احوال برهم خوردگی مواضعات بالاگماط نشیند به نهایت محبت و اخلاص که بخدمت آنحضرت
 داشت میخواست که ضرری بوجود سپاه منصوره لاحق نشود لاجرم اراده نمود که هزار مردم
 خود را بر آنکه در جمیع امثال و امور و نوایهی آنحضرت میبموده باشند روانه نماید بعضی نوکران
 حضور که آنحضرت اعتبار تمام بر اقوال و افعال ایشان داشتند از روی بدخواهی ظاهراً
 کردند که اورنگ سروری و افسر متهری آن آفتاب برج شاهای و سر فزاری در علوت در
 پیوسیله غیرمی از سپهر برین برتر خواهد آمد خسر و گیتی ستان را بیچ وجه احتیاجی بمرد
 فراسیسان نیست پدید است که این قوم با که وفا کرد و که امام دولت با عانت ایشان قیام
 و رواج گرفت غرض بدلائل واضح نوعی نمودند که سلطان جوان بخت راضی بگرد و فراموش
 نشده فقط با سپاه خود بقصد دفع خصمان قومی باز و در تاختند و همون شب قزاقان
 و بانداران را حوالی لشکر انگریز به آتش افروزی دستوری داده خود بدولت به بگوشه شتافتند
 قزاقان آن همه شب با ترک تازی و بان پرانی و قراولی بر روز آورند صبحی سپاه را موصوف
 بلا اندیشه پیشتر کوچیده از محل صدیم و خطر گذشتند آن روز در میدان بسور خت جبل
 انداخت و فرمای آن روز یک فرسنگ مخیم خیام عسکر خود نمود تا آن حضرت سید حمید
 سپه دار را مع قشون بجا است دویم قلمه مقرر کردند و محمد خان بخشی مذکور بهادری
 نامی را که سابق فوجدار کشگری بود با مقلعداری نامزد ساخته شیخ انصر سپه دار را بجا است
 قلعه باز گذاشته خود بدولت عازم پیشتر گردیدند و سواد تنگیبری را فرودگاه لشکر ظفر پیکر
 مقرر ساخته حکم منصوب اعلام و خیام نصرت انجام فرمودند اتفاقاً پیش از آنکه خیام نصرت
 نشده و بار از پشت چهار پایا فرود نیامده جمیع سوار برای همی در گاه اطراف منتشر گشته
 سه چهار قشون جیش و اسد الهی و دو سده هزار سوار اصطلیل خاص پیرامون سواری

حلقه زده بودند در آن صحن کرنل فلاید مع تمام سوار ترب اقدام کرد و بقصد نگاه سلطانین
 در ناخته یکایک بروی توپخانه رسید تا توپچیان و سرداران قشون فوراً ستراه شده
 از توپ و تفنگ و مانع جرات آنها را تیره ساخته بهر میت دادند قضا را کرنل مذکور تیره
 تفنگ در بند کلاه خورد و برای زیان کشادان داشت و دیگر سرداران رسالتاب
 جنگ نیاورد و روی از معرکه گاه بر تافتند سواران ظفر تو امان سبقت بکار برده و همیشه
 و تیرپه آنها گرفته و او شجاعت و مردانگی در دادند تا چهار صد سپاه انگریز را مع سپان
 اسیر کرده بر دقایقه السیفان افتاد و حیران فایز لشکر شدند و دیگر کرنل مورس و
 جنرال میندیس با سپاه کثیر بر شهر بنگلور پوش کرده بعد تلفت هزار نامردم طرفین شهر تخریب
 کردند و چندان اسباب دنیاداری و مال و متاع و زر و گوهر غنیمت یافتند که
 بسرمایه نمایان افلاس از اهل لشکر انگریز بر طرف گردید و کرنل مسطور سردار ان یورش
 از زخمهای تیر و تفنگ کشته شد سبحان الله تیرنگ بازی فلک بدر دار دیدنی و اردو که
 در عهد نواب مرحوم کسی چه قدرت داشت که به پیر گاه سکنا می آید دست خراست
 رساند اکنون اموال و متاع آنها بیجا در آید سپس سپاه انگریز ساکن مورچال از
 خار بند گرد شهر جمع کرده تیره می احداث ساختند تا دو هفته در شکست حصار کشیدند
 قمرالدین خان حسب احکام باشکر خود در سواد سیون کوری اقامت داشته بود و قلعه
 می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان و الا نشان بجالی کردن قلعه
 فرمان دادند تا کشتن را و به قلعه رفته تمامی اسباب دولت و توپخانه و خزانه در اجناس
 و سامان دیگر کار خابجاست از اینجا بر آورده و روزه دار السلطنت نمود فقط یک قشون
 و دو هزار پیاده احتشام با سامان جنگ با تمام قلعه گذاشت در آن زمان تجویر

بعضی دولتخواهان چنان قرار یافت که قلعه جنگلی بحراست موسی لالی فراسیس گذارد
 و نواب قمر الدین خان و نواب سید صاحب را با سپاه کثیر بمقابلہ و مجا و سپاه انگریزی
 نامزد سازد و خود بدولت بمقابلہ مغول و مرہٹہ شتابد تا آنکہ فراسیس بهم بحراست
 قلعه خصت شده تا نالاب کاریز رسیده بود کشتن را و بعضی مکنوار بر این معنی اطلاع
 یافته از روی بغاوت هر کارمای انگریز را که بلباس نوکران خود نزد خود داشته بودند
 اشاره ساختند تا آنها اهل مورچه را خبر کردند که وقت یورش تسخیر قلعه همین است خود
 بیرون قلعه شتابت بر بند تا نالاب مذکور با فراسیس در خورد و دستش گرفته چند
 همونجا نشاندہ بیخنان بهیوده اشتغال داشت چونکه سرداران مورچال اشاره یافتند
 همون زمان سپاه خود را آماده ساختند وقت دوپیشب از راه بتیری شکل
 دروازه یکبار حمله کردند سید حمید سپه دار و قاعداران بحسب اشاره همونجا نه برانند
 رفقای خود را که مستعد دفع اہل خصم بودند بخوردن طعام و پخت و پزگذاشته جز
 نیز کرداران معدود نزد خود داشتند باین جرات کرده بدفع حاکمان پرداختند و زده
 زده از پیش دروازه برگردانیدند سپس فوراً مردم فرنگ شراب و لیری نوشیده دراختند
 تا فراهم شدن سپاه منصور حاکمان برج و باره سوار شدند و نواب سید حمید صفا
 بجمعیت قیام آنجا را مناسب ندیده فائز شکر شد و هر دو قلعه را پیش دروازه قلعه
 پامی مردانگی بعرضه زرم فشرده با چیل و پنجاه رفیق شجاعت پیشه و شیخ بدین سالدار
 بعد سردوشایان مقتول و شیخ الہ سہیل و ناکو اریان قلعه سیر شدند تا قلعه مشتوح
 گردید و محصوران مع زن و بچہ و اموال و اجناس نقد و ہمدست سپاہ انگریز شدہ
 ناموس ہا را بتاراج دادند اگر چه وقت یورش سلطان جهان پناہ سوار شدہ مستعد

جنگ ایستاده بودند اما دست شجاعت از خونزیری خلق الله باز داشتند هر چند خان
 مزبور و سید صاحب به تراختن اسپان بر لشکر انگریز حکم خواستند خود بدولت فرمودند
 کار آینده است الحال وقت فرصت از دست رفته سپاه را هرگز برانگنده نکشید
 صبحی پیشتر کوچیده جنگل باکری را بر پشت داده خیمه و خمرگاه بسیار بستند القصه بعد
 چهار روز سپه سالار موصوف دو ستم هزار مردم باروشش صد فرنگی را بجا است آن
 قلعه نامزد کرده چند سامان جنگی در آنجا گذاشته باختر رسد غله مواشی که پالیکاران شمالی
 یعنی چک بالاپور و اله و پنکونور و اله و گمت کمیز و اله و مدن پلی و اله قلعات و قصبات
 قریات موردی خود را به دلیری تمام از دست حراست قلعه دار سلطانی بعضی جنگ
 و بعضی صلح ایضاً و اختیار خود آورده بی اندیشه کامرانی می کردند و رسد و مواشی
 حسب قرار داد خود فرا هم کرده بودند از راه یلونک بآن سمت نهضت کرد و آن روز که
 قمرالذین خان با فوج خود سده راه شده کوشش عدل شکنی بنظر برسیاید و قزاقان
 بر عقب لشکر انگریز زده اهل بیرون متفرق و پیریشان ساخته مال و متاع کثیر بخیابان
 و تلاش در شکست سپاه غنیمت از حد گذرانیدند چون ایام نصرت مساعدت نمودند
 جنگ کنار کشیدند سپه سالار موصوف آن روز بهین جا مقام کرد و فرمای آن
 پیشتر کوچیده سواد یوسف آباد و عرف دیون اهل را مخیم خیمام عسکر خود ساختند
 را با چند سپاه روانه کرده متلعه را بخارا بصلح بر آورد و تمامی و خایر و غله هر چه بود
 به سپاه خود تقسیم نمود بعد دو روز از آنجا پیشتر کوچیده متصل قلعه بالاپور خود فرود آمد
 چون قلعه را بخا پیش از آنکه لشکر انگریز وارد آن نواح کرد و حسب حکم و الاقله خالی کرده
 با تمام سپاه و گان و نایک و اریان و ادوات جنگ بکوه تنده می شتافتند و پودهر اولیان

شکرانگریز بی رحمت تنازع داخل متعلقه شده بعضی بط خود را آورند و چند سامان
 و خیره که افتاده بود به دست خود نمودند سپه سالار موصوفت بر حال رام سامی کوڑه و آرش
 راج آبخار حرم کرده بعد تقریباً یک روپیه نذر قلعه مع توابع حواله او نموده پیشتر بطرف انبار
 درگ نهضت کرد هر گاه یک بعد مدت امتداد طالع کوڑه مذکور یاوری نمود در اثر است
 به دست گردید ما بر و بساعت سعید داخل متعلقه گشته بعد ادای رسومات تمنیت
 شکون نذر و نیاز ششصد پیاده جتار اسب داری یکی از دولتخواهان خود همانه گذشته
 قلعه اندخایر اسباب جنگی مرتب و مستحکم نموده بطرف نلکامی کنده که در جنگ سخت واقع
 شده بود شتافت سلطان کشور کشاکش انگلیس را با سردار انگریزی که در تبلیغ تریانو
 اسیر آمده بودند بدست قاتلان داده و جوگه پنڈت همیشه زاده اچانپنڈت نایب
 ارکاٹ را که در عهد فرمانروای آنحضرت پای بلند رسیده مخاطب به راجه رام چند
 گشته بپرشته داری در ولست تعلقات بنگلور تا فرود شده بود و بشومی طالع مطابق
 فرمان حضور عمل نموده با مخالف یکدل گشته سبیل انحراف پیو و پالیکار بهرین هلی و
 رامی درگ که مجوس بودند و از چند می نایر غضب سلطانی از نام پالیکار سر با شغال
 داشت بقتل رسانید و کشتن را و را به بند ولست دار السلطنت و فرستادن خزان
 برای خرج سپاه منصوره رخصت فرموده خود بدولت با حشمت و عظمت بر تعاقب
 شکرانگریز شبنیر انتهاض رانند و به بالا پور خرد رسیدند چون طلیعه اعلام نصرت
 انجام نمودار گردید اهل حصار از غایت جهل به برج و باره کوسن گزیامی جنگی نواخته چون
 سگان صدای عو عو بر داشتند تا آن حضرت از روی قهر فرمان دادند تا شیران
 پیشه دلاوری باطناب کند چیرا و قهر اعدا را مقتول و مجروح ساخته قلعه مفتوح کردند

و سید سپاده را که یکدل یک زبان شده دل از دست خویش برد آید اول او را و او را
 و در هزار جانباز سلطانی را شربت شهادت چشایندند آخر الامر عاجز شده زنده اسپر
 آمده بودند جلادان سلطانی حسب حکم بنا بر عیبت از تبر و ساق و دست و پا شکسته
 گذاشتند غرض در طرفه العین شوق قیامت در آن مکان نمودار گردید پس آنحضرت
 و الامتزلت از اینجا کوچیده بر سواد سلطنت مقام فرموده بودند سپه سالار موصوف
 اینجای درک را از دست محمد خان بوزگات قلعه دار گرفته حصارش شکسته دو سه روز
 مقام کرد در آن اثنا پالیکاران مرقومه الصدر غلات و مواشی و غیره به شکر انگریز
 رسانیده سرخرو گردیدند پس از اینجا پیشتر کوچیده بحد و دمورک ملا فرود آمده بود که
 اسد علی خان و بهرامان یوان مشیر الملک با پنج هزار سوار داخل لشکرش شدند و روز
 دیگر از اینجا کوچ کرده از راه چیتامنی و موژ و کل به نیکت گیری کوته رسید سلطان بی الا
 با سپاه نصرت شعار کوس نرم نواخته مستعد شده بودند که جاسوسی بلباس سیاه
 از دار السلطنت پهن معشقه والده ماجده آنحضرت فایز حضور شده بخلوت عرض رسانید
 که کشتن را و عاقبت خراب با بعضی حرام خواران روسیاه اتفاق کرده نوعی ساخته
 است اغلبا حال در دار السلطنت فتنه که تدارکش سهیل بر میسر گردد و حادثه
 باشد یا عتق کبیر بشود خواهد کشید و طریق کمندی را فرود در هر چه پیورده از بلندی شکر
 کثیر انگریز طلبیده است و ملکه دورانی از این معنی دل از دست خویش برداشته اند و بیست
 این معنی نواب سید صاحب را با لشکر بندوبست و الامارت چندین فرمودند

ذکر بندوبست و السلطنت سپاهش خود در میان را و دیگر